(۷۸۶)

اعنی۔ کلمات طیبات

رُقعاتِ عالمگیری

بہ تصحیح

عالیجناب سیّد اولاد حسین صاحب شادان بلگرامی

بفرمائش

شیخ مُبارک علی تاجر کُتب

اندرون لوہاری دروازہ لاہور

سنہ ۱۹۲۹ء

در مطبع کریمی پریس لاہور باہتمام میر فتح اللہ چھپا

بار دوم

Marfat.com

Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ

Marfat.com

133557

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد انشای ثنای بادشاهی که سلطنتش مصون از زوال و انتقالست و پس از املای ستایش
مبارک شکین آفرین ۱۲ یعنی خدا تعالی ۱۲
بنا نهاده که حلقهٔ بندگیش زینت گوش هر تاجور سلاطین عالمگیر اورنگ زیب همایون فال برای مهر
یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحابه وسلم ای همه ۱۲ جمع سلطان تخت پادشاهان
انجلای دانشوران سخن رس و سخنوران صبح نفس پوشیده نماند که درین نسخه موسوم برقعات عالمگیری
وطن ۱۲ علامت کرده شده
ملقب بکلمات طیبات که مولف از رقائم کرائم بادشاه دادگستر عدل پرور ابو المظفر محی الدین محمد
اورنگ زیب بهادر بادشاه هندوستانست انار الله برهانه مهین پور خلافت و فرزند سعادت
یعنی پسر ۱۲ ب
توام کنایه از پادشاه زادهٔ کلان سلطان محمد معظم المخاطب بشاه عالم بهادرست و در بعض جا سلطان
محمد اعظم شاه بهادر بادشاهزاده دیگر نیز بفرزند سعادت توام ملقب شده و فرزند
عالیجاه خاصتهٔ القاب سلطان محمد اعظم شاه بهادر است و برادر نامهربان عبارتست از داراشکوه
جمع لقب بفتحین ۱۲ ص
برادر کلان آنحضرت و فرزند زاده عزیز و فرزند زاده بهادر داده است از محمد معز الدین بهادر
یعنی زاده الکبیر
پسر کلان شاه عالم بهادر و محمد بیدار بخت بهادر مهین پور سلطان محمد اعظم شاه بهادر و فرزند
زادهٔ عظیم القدر مراد از محمد عظیم الدین بهادر پسر دوم شاه عالم بهادر و عمدة الملک مدار المهام و آن
فدوی اشاره است از اسد خان که بعد فوت شایسته خان بخطاب امیر الامرا سرفرازی یافته و خان فیروز جنگ

انتخاب است از خطاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و نصرت جنگ اختصار القاب ذوالفقار خان
چیده و برآورده ۱۲
بهادر نصرت جنگ و میرزا بخشی ایما ست از میرزا صدرالدین محمد خان صفوی و میر آتش از تربیت خان حمید
فقط اقتصار اسم حمیدالدین خان بهادر شروع و مقصد از رقعات موسومهٔ پادشاهزاده کلان سلطان
محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می آید۔ رقعه ۱۔ مهین پور خلافت فرزند سعادت توام محمد معظم حفظ الله تعالی
وسلم اعلی حضرت فردوس منزلت بگرفتن ولایت بلخ و بدخشان و خراسان و هرات ملک قدیم موروثی توجه مفرط
داشتند و مکرر افواج پادشاهی بسرکردگی مراد بخش بآن صوب فرستادند چنانچه اکثر آن ولایت فتح هم شد
لیکن بسبب کم حوصلگی آن نامراد که بی طلب حضور برخاسته آمد و باستمالت اهالی و اکابر آن دیار پرداخت ممالک
مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و محنت و زر ضائع گشت از ینجاست که گفته اند از پسر ناخلف دختر بهتر
نظر باین توجیه که مصرعه اگر پدر نتواند پسر تمام کند ۔ این فانی را آرزو باقیست ۔ تدبیر شاهزاده غیر ازین که بنیرهٔ
آنحضرت را با فوجی شایسته و سامان بایسته بآن سمت بفرستیم دیگر از ما چه می آید ۔ با وجود تاکیدات حضور شما
قندهار را نگرفته اید ۔ تا باین مهم چه رسد ظاهرا کار ما از شما نیست ۔ عارف بخود پی بمعارفت این نمود بی بود خود
آفتاب هر کوه رست بارست آمد چه دنیا مدچه ۔ شما فکر خود کنید که درینجا همچشمان چه رو خواهید نمود و در آنجا بحضرت حق سبحانه
وتعالی و حضرت اعلی ۔ رقعه ۲ ۔ فرزند سعادت توام محمد معظم حفظ الله تعالی وسلم از عرض مفرض ظاهر شد که امسال
جشن نوروزی بطور اهل ایران بتکلف کرده اند ۔ بفضل الهی عقاید خود درست دارند ۔ این بدعت تازه از که آموخته اند
ظاهرا آن عرب که خود را سید میگوید ۔ مصرعه بدنام کند دهر نکو نامی چند ۔ تعلیم کرده باشد ۔ بهر حال چون این روز از اعیاد
مجوس است و باعتقاد کفار ۔ روز جلوس بکرماجیت لعین و مبدا تاریخ هنود بعد بعمل نیاید ۔ چنین

جهالت بفعل نگرایه بیت. گفته گفته من شارم بسیار گو + از شما یک تن نشد اسرار جو + استغفر الله ربی من
کل ذنب واتوب الیه رقعه ۳. مهین پور سلطنت + برای اضافه پسر چار میں کہ ظاہرا اندا بسیار بند ست
میدار نامه عرضداشتیکه نوشته بودند بمطالعه در آمد بیشی مراتب خرد بر بزرگ امکان ندارد و طرفه تر اینکه
آن فرزند که خبر خلعت خود ندارند خبر پرداخت پس از کجا یافتند + بهر حال ع عمرت دراز باد که این هم غنیمت
ست + بپاس آن خاطر فرزند بطور دیگر رعایت کرده خواهد شد + رقعه ۴. مهین پور خلافت بعرض
رسید که آن فرزند نگاهداشت سپاه مینمایند و نوکران بیش مواجب نگاه میدارند ظاهرا تصدیق باید
داشته باشند + خدا توفیق رفیق سازد اما استدعای آمدن دار السلطنت لاهور که در نیولا کرده اند کو جب
آن معلوم نشد پانصدی از منصب ناصر خان کم کردیم و آن هندوی مشیر را از نوکری برطرف ع -
از ماست همه فساد باقی + رقعه ۵. مهین پور خلافت با وجود سلامت نفس فتح الله خان را چرا ناخوش
کردید + ما در ایام پادشاهزادگی با مرا همچو سلوک میکردیم که همه راضی بودند و در حضور و غیبت بخوشی
تعریف و توصیف ما میکردند. بل با وصف اقتدار برادر نامهربان بعضیها ترک رفاقت او کرده
لازمت ما اختیار کردند + و جمعیکه باشارهٔ برادر نامهربان حرکات ناملائم کرده حرفهای بی ادبانه بر
زبان آوردند + بتمامی اغماض و تحمل متنبه شده از سر انصاف اقرار بصاحب حوصلگی ما کردند تا نقش مردانگی
و بهادری ما بر لوح خاطر اشرف اقدس اعلی حضرت مرتسم گشت + و کارهای دست بسته بزور بازوی این
مور ضعیف صورت گرفت + شما مثل فتح الله خان را رنجیده خاطر کردید همچو سپاهی جگر دار همه کاره
را که بکار عمدهٔ شما می آمد شکسته دل نمودید فرو گر صد هزار لعل و گهر بود دل را شکسته نگه هر شکسته مضی ما مضی
حالا هم اگر دلجوئی کنید بهتر و برای اصلاح کار مفید تر ست بیت نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر + که هر چه
ناصح مشفق بگوید بپذیر + پیشتر هر چه رضاء السلام علی من اتبع الهدی + رقعه ۶ فرزند سعادتمند

محمد معظم حفظ الله تعالی وسلم از نوشته عزیزی معلوم شد که چیرهٔ زعفرانی بر سر و جامهٔ پلوانی در دیوان می نشیند + سن شریف چهل و شش نازم باین ریش و فش + **رقعه ۷** - مهین پور خلافت منعم خان از حضور رخصت یافت تا جلد رسیده آنچه بزبان او حواله شده ابلاغ نماید + از خود خبرم نیست که کیستم و کجا میروم + دبر سرای عاصی بر معاصی چه خواهد گذشت + حالا از همه مرخص میشوم و همه را بخدا میسپارم + فرزندان کامگار را باید که تخالف نکنند + و بجز کشت و خون خلق که بندهای خدایند نشوند آنچه بنظر می آید هنگامه برپا شدنی است ایزد مقلب القلوب توفیق حفاظت خلق الله که دوام نفع بدایع خالقند چراغ راه سالکان طریق ریاست و ملکداری کناد بنام پادشاهزاده محمد اعظم شاه بهادر) **رقعه ۸** فرزند عالیجاه اسپ را هوا که این مرتبه برای ما فرستاده اند از سواری آن خیلی خوشیم + و یاد از غمخواریهای پدر پیر ازان فرزند جوان بخت میدهد + از کمال تحظظ بخوشخرام موسوم کرده شد + چون آن فرزند در تجویز مطابق هر چیز مهارت تام دارند برای هر یک از اسپان خاصه که فهرست آن بقید و نسل مرسلهٔ آنحضرت بیگی خواهد رسید تجویز کرده بنویسند - **رقعه ۹** - فرزند عالیجاه + ذالی انبه مرسلهٔ آنفرزند باز الفت پدر پیر خوشگوار آمد + برای نام انبه گمنام استدعا نموده اند + چون آن فرزند جودت طبع دارند رضا دار تکلیف پدر پیر چرا میشوند بهر حال سدهارس و رستابلاس نامیده شد + **رقعه ۱۰** - فرزند عالیجاه + مژده کچری بریالی شما در زمستان بیاد می آید + الحق که قبولی اسلام خان بآن نمیرسد + میخواستم که سلیمان بریالی پدر را از شما بگیرم اما شفقت پدری اقتضا نکرد - اگر از شاگردان او کسی مهارت این فن داشته باشد طلبیده آید - والا خود شما بیایند و بیخورند و بخورانند - **بیت** - خوشا وقتی و خرم روزگاری + که یاری بخورد از وصل یاری + پریشان شوی از سرم یک سر مو نرفت + سیاهی ز مو رفت و از رو نرفت **رقعه ۱۱** - فرزند عالیجاه - الحمد لله که فرزند زادهٔ بهادر

خوب برآمد و کار دولتش ترقی روز به دارد + حالا از تربیت والاجاه غافل نباید بود + صوبهٔ مالوه در صورت
اقبال مهم سپنتی و تنبیه جاٹان بنام فرزند زاده بهادر بحال خواهد ماند + فرمان صادر شد که از راجپوتان
عمارهٔ راجه بشن سنگهه کچهواهه را همراه خود دارد + و توپخانه وغیره اسباب حرب مطلوبهٔ این مهم از قلعه دار
اکبرآباد بگیرد + و والد بزرگوار را آن روی نزبده دیده همراه راست باسلام آباد عرف متهرا برسد رقعه ۱۲
فرزند سعادت توام عالیجاه ثمن + اعلیٰ حضرت میفرمودند که شکار کار بیکار است انسان اگر بامور
عقبیٰ نتواند پرداخت ساختگی کارهای دنیا چه بدرست که الدنیا مزرعة الآخرة واقع شده + خود بدولت
بنفس نفیس چهار گهڑی آخر شب از خوابگاه برآمده بآبشار توفیق وضو کرده باوراد و وظایف می
پرداختند + و پیش از صبح صادق بعد بانگ صلوٰة باجماعت فضلا نماز صبح ادا کرده بجهروکه درشن تشریف می
آوردند و درشنیان را بسعادت دیدار فیض آثار نواخته بعد برآمدن چهار گهڑی روز دیوان عام میفرمودند
در آن مجلس جمیع منصبداران جزو کل بار مجرا یافته + دیوان اعلیٰ و میر بخشی تجویز اهل خدمات و حقائق حسن تردد و
جانفشانی ناظمان و فوجداران و امینان و کروریان صوبجات بعرض رسانیده دامن امید هر کدام بانجاح مرام پرداخته
دلگرمی دیگران مینمودند + و بعد ملاحظهٔ معتادی اسپان و فیلان خاصه یکپاس و دو گهڑی روز برآمده از دیوان
عام بدیوان خاص رونق می بخشیدند + در آن مقام بخشیان عظام احوال نوسرفرازان منصب معروض نموده حکم
عرض مکرر و نظر ثانی حاصل میکردند + و انتخاب وقایع و سوانح هر صوبه عرض کرده فراخور هر مقدمه صادر احکام و
فرامین را حکم ناطق میگرفتند + تا قریب دو پهر این معاملات در پیش میبود + من بعد برغبت طعام خاصه که تاکیداً
از وجه حلال مرتب میشد متوجه برای تقویت تن و قوت عبادت داد گستری بقدر رسانیده نوشجان فرموده خبر
اکل و شرب وظیفه خوران و راتبه داران که اکثری از آن علما و فضلا و طایفه مساکین و غربا و یتیمان و بیکسان و بیماران بودند

---

۱ دعا کردن ۱۲ ۲ لاقات کرده ۱۲ ۳ شاهجهان ۱۲ ۴ یعنی ۵ دنیا کشت زار آخرت ۶ جان خون و تن ۱۲ ۷ بسر ۱۲ ۸ نفس هم ۹ شاهزاده ۱۲ ۱۰ بخشیدن ابر ست و ابر ست کردن ۱۲ ۱۱ اورا و دعا میکند ۱۲ ۱۲ شاهزاده ۱۳ ۱۴ شغول و مشغول ۱۵ ضایع ۱۶ فاضل ۱۷ صاحب فضل ۱۲ ۱۸ بجهروکه روزن و شباک دیوار و درش بلغتی دیوار ۱۹ از نوا فتن ۱۲ ۲۰ ادا کردن ۱۲ ۲۱ بمعنی ۱۲ ۲۲ دیوان عام ۲۳ بار رخصت و اجازت در راه ۲۴ بمعنی سلام ۲۵ ۲۶ بار دادن ۱۲ ۲۷ بمعنی ۲۸ ۲۹ دیوان خاص کرده بجا دیوان خاص ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰

۲۰ جمع عظیم بمعنی بزرگ ۱۲ ۲۱ جمع وقیعت بمعنی فتنه ۱۲ ۲۲ بفتحتین بقیه جان ۱۲ +

Marfat.com

وبسیاری را از آنها در نظر کیمیا اثر روشناس[1] میداشتند استفسار نموده در خوابگاه خاص تشریف برده ساعتی
با دل بیدار قیلوله[2] کرده بعد انقضای دو پاس و چهار گهڑی روز از خوابگاه برآمده وضو کرده در نماز خانه
بتلاوت قرآن مجید مشغول میشدند. پس از ادای نماز ظهر او را و بر لب تسبیح در دست در اس برج آمده می نشستند.
دیوان اعلی در آنجا حاضر شده بعرض و معروض مطالب مالی و ملکی پرداخته اکثر کاغذها بدستخط انور میرسانید
چهار گهڑی روز مانده باز دیوان عام میفرمودند دریں وقت بخشی و دیوان تن نو سرفرازان منصب و
طلب را جاگیر را از نظر انور میگذرانیدند و آنحضرت بغور تمام تفتیش احوال حسب و نسب و جوهر ذاتی و کاردانی هر کدام
فرموده برای تشخیص منصب و تنخواه و جاگیر حکم میفرمودند. و بعد از شام از دیوان عام برخاسته نماز مغرب خوانده
در خلوتکده خاص تشریف می بردند در آنجا مورخان شیرین زبان و قصه خوانان فصیح بیان و قوالان خوش الحان
و سیاحان عرصه جهان حاضر میشدند. اندرون پرده نسوان و بیرون ذکور هر یک موافق رغبت طبع اشرف
و اعلی احوال اسلاف از بزرگان و بادشاهان و عجایب و غرایب دیار و امصار بعرض میرسانیدند. خلاصه آنحضرت
تا نیم شب اوقات شبا روزی خود را باین قسم تقسیم فرموده داد زندگانی و فرمانده‌ی میدادند. چون شفقت
پدری در حق آن فرزند قلبی است بر قلبی لهذا در نوشتن و اطلاع دادن هر آنچه خوب باشد و بر آن فرزند ارجمند زیبنده بود
بی اختیاریم. دریں وقت آنچه بیاد آمد بر زبان قلم دادیم معاف دارند. رقعه ۱۳ فرزند عالیجاه محمد اعظم
حفظه الله تعالی و سلم. ظاهرا در سواری خیلی جلد و تند میروند. چنانچه کلید سائبان بردار ایشان از پا افتاد و زندگی را جواب داد
متی در حضور بحضور پاینده طریق سواری دیده اند چرا خلاف آن پسندیده اند فردا آهسته خرام بلکه محرم بزیر قدمت
هزار جانست. رقعه ۱۴. فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم حسن بیگ دیوان کارچکله کوڑا برعایت
خاطر افضل اجل معزول نشده رعایای آنجا و ایلا دارند. و هر بسنگ میرنند و میگویند مصرعه اگر تو فندی

[1] روشناس یعنی شهود
[2] قیلوله بالفتح خواب آنچنان چاشتگاه ۱۲
[3] ای آنها را حاضر میکردند ۱۲
[4] تفتیش کاویدن و پنگر جستجو کردن ۱۲
[5] حسب بفتحتین اصل و بنیاد ۱۲
[6] نسب پیوستگی و تاریخ و نژاد پیدا کردن و سرشت ۱۲
[7] قوال یعنی خنیاگر و مطرب و بنوازی خنیاگر و دم و دیسپار کو در اردو و فارسی مستعمل
[8] الحان بالکسر خوش خواندن و مطرب و بنوازی خنیاگر و دم و دیسپار کو در اردو و فارسی مستعمل
[9] بالفتح و تشدید بیاریم کنند ۱۲
[10] امصار جمع مصر بالکسر قسم ۱۲
[11] جمع ذکر یعنی نر ۱۲
[12] ارج وزن و قدر و مرتبه باشد و ارجمند صاحب قدر و
[13] بالکسر جمع دار یعنی سرای ۱۲
[14] بالفتح و تشدید بیاریم کنند ۱۲
[15] ویران کنند ۱۲

صدور آنجا کرده اند ۱۲

داور روز داوری هست و محاسبان حقیقی ظلم عمال بنام ما و شما مینویسند جزای اعمال خود دانسته باحوال سکنهٔ
آنجا پردازند والا جاگیر تغییر خواهد شد و عوض نخواهند یافت **رقعه ۱۵** فرزند عالیجاه آنچه معلوم میشود
مصطفی قلی بیگ دیوان خاص آن فرزند کاسها بجز و رسی سرانجام میدهد غنیمت ست. اضافه منصب و
خطاب خانی اگر بنویسند داده آید. آدم خوب مثل طلای بیغش ست **بیت** آنچه پرجستیم و دیدم کم که بسیار ست
و نیست. نیست جز انسان درین عالم که بسیار ست و نیست. روزی سعد الله خان مرحوم بعد فراغ از
اوراد و وظائف تادیری دست بدعا برداشته بود یکی از نارمای گستاخ پرسید کدام آرزو باقیست. گفت
آدم خوب. الحق حرف خوبی گفته هرچند جوهر دیانت و امانت در خلقت انسانی جبلیست. بهر که حق تعالی
کرامت کرده باشد. اما همت و انصاف آقا را نیز دخلی هست که نوکر را مرفه الحال و از وجه معاش بمقدار
احوال فارغ البال دارد تا ضروریات عالم تعلق خلل اندازد اعتقاد او نشود **مصرعه** که مزدور خوشدل کند
کار بیش. **رقعه ۱۶** فرزند عالیجاه برای نصرت جنگ التماس ماهی مراتب کرده اند اگرچه ضابطه نیست
که بکمتر از شش هزاری مرحمت شود لیکن چون دو کار دست بسته از دست او برآمده پاس خاطر آن فرزند
علاوه آن لهذا ادا دیم از همان ماهی مراتبها که از آنجا آورده یکی بگیرد و شکر موهبت عظمی که مافوق مرتبه
اوست بجا آرد. **رقعه ۱۷** فرزند عالیجاه میر خان متصدی محالات حصهٔ سپاه آن فرزند پرگنه سکره را
واگذاشت نموده عوض آن محال دیگر میخواهد در حضور قلت تنخواه و کثرت طلبدارانست. ازینجا گوشت و استخوان آنچه بود برابر
قسمت یافته عوض یافتن ممکن نیست بنویسند که توفیر محال دیگر برآورده از همانجا بدهد. **رقعه ۱۸** فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله
تعالی و سلم از وقایع صوبه مالوه بعرض رسید که پهاڑ سنگه کور باطن که از کمال نخوت و پندار مایهٔ شور و فساد شده
مصدر هنگامه آرائی بود. از دست تلوک چند پیش دست دیوان آن فرزند ارجمند اقبال پیوند کشته شد و بجهنم
واصل گشت. الحمد لله علی کل حال **بیت** اے خدا قربان احسانت شوم ایں چه احسانست قربانت شوم

فی الحقیقت ظهور این امر نتیجه فیض تربیت آن فرزند است - که نوکران را دل داده سرگرم کار با کمال باشها
میکنند - پس توجه که تهنیت خالی بر زبان نیاید - الا ای مرد اریا قیمتی پنجاه هزار روپیه برای آن فرزند
مرحمت نمودیم - وچون این هند و همان مثل راست آورده که گویا کنجشک مردانه بازی را زده او را بمنصب پانصدی
ذات و دو صد سوار خطاب رای و عطای خلعت و شمشیر و اسپ سربلندی بخشیدیم - آن فرزند هم رعایتی
درخور که موجب بلندی او و اقران و امثال تواند بود البته نشان تحسین و آفرین و استقلال نیابت صوبه
بفرستند تا نوکران دیگر را هوس حسن خدمت امید نتیجه افزاید - رقعه ۱۹ - فرزند عالیجاه مطلب فوجداری سورت
فتح جنگ خان بالی تغیر کردن صبر او در وارد خود دلوا نشانه خود دادن شیشه درست را بدست خود شکستن
قوم بالی در صوبه گجرات از بدنهاد موقر و اهم در رسم سپاهگری دارند - فوجداریهای آن صوبه غیر از نیابت دیگران
دادن دور از عقلست - سورت جائیست که مثل حسن علیخان پسر اله وردیخان و صف شکن خان وغیره پنجهزاریان
فوجدار آنجا بوده اند - تا از عهده بند و بست آنجا بر آمده اند اگر مصدیان آن فرزند بر نقشه عمل شجاعت خان
مرحوم راه روند خوب است - والا این صوبه گجرات است خدا نخواسته اگر سررشته عمل یک دو جا برهم خورد
تدارک آن بطول خواهد کشید - بیشتر مختار باشد - بیت من نگویم که این کن آن کن ۔ مصلحت بین و
کار آسان کن - العاقبة بالعافیة - رقعه ۲۰ - فرزند عالیجاه بالهام جاسوسان معلوم شد که شاهراه از
بهادرپور تا جسته بنیاد خالی از مخاطره نیست قطاع الطریقان مال بیپاریان و مسافرین بغارت میبرند
و متردوین با عفیت نمی توانند آمد و رفت نمود - هرگاه در قرب لشکر ما و شما این حال بوده باشد وای بر حال
طریق دور دست - معلوم میشود که متصدیان اخبار معتبر بآن فرزند نمیرسانند - از آنجا که غفلت و بی پروائی
خلاف طریق ریاست و جهانبانی است کاتبان جدید تعیین نمایند و خلعه و خلعه پیشین را بسزا رسانند

نوکران ۱۲ تردد کنندگان ۱۲ کارکنان و عاملان ۱۲

بالغ ۱۲ مبارکباد ۱۲ متعلق زده ۱۲ رهزنان ۱۲ ۱۲ ۱۲

وفوجی مستعد بمقرر سازند که استیصال مفسدان از بیخ و بن کرده شاهراه از شر جماعت حرامیان پاک سازند
ننگ بدعملی تا کی گوارا تواں کرد **بیت** - من نمیگویم زیاں کن یا بفکر سود باش - ای ز فرصت بیخبر در هرچه بینی زود باش
والدعا - **رقعه ۲۱** - فرزند ارجمند عالیجاه - آنچه سفید چینی خوش قماش که اکنون بوجود تلاش بهم نمیرسد
بطریق پیشکش آمده بودند درین ضمن کرسی کجکوله نیز بنظر گذشت برای آن فرزند دولتمند فرستادیم شکر هر دو عطیه بجا آرند
و در ارسال قلی انبه بتلافی مافات کوشند - **رقعه ۲۲** - فرزند عالیجاه - یاد داریم که روزی بخدمت میاں عبد اللطیف
قدس سره الشریف رفتیم - و در اثنای کلام گفتیم که اگر اجازت باشد چند ده از مصافات تانکهرکون برای
مکارف خانقاه مقرر کرده شود - این دو مصرعه بر زبان صدق ترجمان راندند **بیت** شاه ما را ده دهد منت نهد
رزق ما رزق بی منت دهد گفتیم همچنین ست اما تقدیم خدمت فقرا و اهل الله برای خیر و برکت دنیوی و عافیت خود
و حصول دعای مزید نعمت و دولتست - نه برای آزمودن گفتن اگر فی الحقیقت از تصمیم ارادهٔ باطن نیت خیر ست
نصف غلات از حصهٔ رعایا بگیرند - بلکه بمظلومان محنت کش زیاده از آن بگذارند - و او را دو وظیفه برای گوشه
نشینان متوکل که زبان سوال بسته در بیابانها و زوایای ویران مسکن دارند مقرر سازند - و بداد مظلومان نوعی
برسند که حق کسی تلف نشود - و دست اقویا از حال ضعفا کوتاه باشد - افزونی دولت و نعمت مشاهده نمایند -
بتقریب نالش سکنهٔ چکله کوڑا این نقل بیاد آمد که بی اختیار آن فرزند قلمی شد - والدعا - **رقعه ۲۳** - فرزند
عالیجاه داروغهٔ توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح احمدآباد مقرر کرده اند و او تعدیات بخویشان و اقربای
مردار خوار سپرده مستغیثان بحمایت داروغهٔ مذکور بعدالت آنفرزند باز می یابند و جمعی مال مردم خوار او باش
رفیق دامادش شده - خلق الله را ایذا میدهند حیرانم که در وقت جزای اعمال چه جواب خواهیم داد

حق سبحانہ وتعالیٰ عادلست۔ اگر ظالم را کار فرما کنیم ہر عذابیکہ از ظالم بما رسد بر ما آید عدلست و بآں سزا داریم
کہ ظالم را زور دادن و بداد خواہ نرسیدن در معنی خود مجوز ظلم بودنست۔ **بیت** گندم از گندم بروید جو ز جو۔
از مکافات عمل غافل مشو۔ **رقعہ ۲۴**۔ فرزند عالیجاہ مثل زاہدہ بانو ضعیفہ بیچارہ تا کی حال تباہ و
محروم خواہد بود۔ بر ما و شما حقی دارد نوازشہایش آنچہ کردند نتیجہ آں دیدند متلف حق ہیچ حال نباید بود
یاد داشتہ باشند کہ روزیکہ فیل فتح جنگ خان بر آں فرزند حملہ آورد میر بدہو چہ کار رستمانہ کرد فیل را از
شوخی باز داشت۔ و خلعت عنایت ما نگرفت۔ کہ حق خانہ زادی بجا آوردم۔ مزد چرا بگیرم۔ برای خدا و
خاطر ما سینہ را از کینہ دیرینہ پرداختند۔ و آن ضعیفہ را کہ غیر شما دیگری ندارد مشمول عواطف سازند **بیت**
قدر یمان خود را بیفزای قدر۔ کہ ہر گز نیاید ز پروردہ عذر۔ **رقعہ ۲۵**۔ فرزند عالیجاہ نوشتہ اعتماد خان
وحی نیست کہ خواہی نخواہی بر آن عمل کردہ شود۔ بعد تحقیق آنچہ لازمست حکم کردہ خواہد شد۔ **رقعہ ۲۶**
فرزند عالیجاہ۔ روزی سعد اللہ خان در حضور پر نور آمد اعلیٰ حضرت سبب پرسیدند۔ عرض کرد کہ فقرہ چند
در بیاضی بنظر آمدہ بود نقل برمیداشتم۔ تا بعرض رسانم۔ قیام بنیان سلطنت از عدالت افزایش ملک و
مال از شجاعت و سخاوت و صحبت داشتن با علما و فضلا و محترز بودن از قرب جہلا عامل
بودن بر عقائد و مستقل ماندن در عین شداید مقصر نبودن در امور دنیوی از تدبیر راضی و شاکر ماندن
بتقدیر نشان عقلست و برپائی خانہ از ترحم نمودن بر یتیمان و محتاج نشدن خود از کامروائی محتاجان۔ انصرام امور ملکی
بصلاح و صواب دید وزرا۔ مظفر و منصور بودن باستمداد ہمت فقرا تندرست ماندن از زیست ازالہ درد مندان
امید رحمت داشتن از جناب حق بعفو جرائم مجرمان۔ آنحضرت خیلی محظوظ شدہ بوسہ بر پیشانی خان میر دہ دادند
و آخر روز چند تھان محمودی زرد و زمی یدرنگ بخان مذکور مرحمت فرمودند۔ خواستیم کہ تنہا مثلہ بنا کنیم
بآں فرزند دلبند ہم نوشتیم۔ توفیق عمل ہمگنان رفیق باد۔ **رقعہ ۲۷**۔ فرزند سعادت توام

محمد اعظم حفظه الله تعالی وسلم - ظاهراً بسر ناظر دیوانخانه آن فرزند عالیجاه در خانقاه قرار میباشد حیف
صد حیف با وصف دعوی جهانبانی این همه غفلت و نسیان هر کاره ها را چه شد که خبر نمیرسانند یار فروشی
خواهد بود کاتبان جدید مقرر ساز نمار و تعاریف کنند - رقعه ۲۸ - فرزند عالیجاه ظاهراً ایشان یکماه طرف
دریای درصب کلنگ بسر برند - اگرچه شکار شغلی است که هم تماشا و هم لذت غذا میدهد - فاما در صورت
فراغ از سرانجام امور متعلقه که بمنزله فریضه است خوشنما و خوش آینده تر است حصول ادای
حقوق ریاست که شرعاً و عرفاً واجب آمده - خبر باز پرس آن از احادیث صحیحه و تواریخ مشتهره
وغیره کتب سیر یافته میشود - پس جمیع کارها مقدم باید دانست شما را از تشویش مردم صوبه اگر
اطمینانی حاصل شده باشد بتنظیم و تنسیق معاملات متعلقه خان جهان عاقل خان و شجاعت خان و محمد بیگ
چرا نمی پردازند - شما را دوش صید افگنی و ما را شوق قلاع شکنی و خرس چنگان را گرفتنی مهمات معاش
کجا و معاد کو - بیت - هر یکی ناصح برای دیگران - ناصح خود یافتم در جهان - عمر به بطالت میگذرند
و کاری از دست نمی آید - فردا خدا را جواب باید داد - مصرعه - کریما بخشائی بر حال ما - رقعه ۲۹
فرزند عالیجاه - اگرچه آن فرزند جوان مشتاق پدر است اما پدر بمشتاق پسر جوان است - مصرعه
بیاد از دل ما کوه همائی غم بردار - رقعه ۳۰ - فرزند عالیجاه محمد الله سودا گر بنصیحت نادر اصلا
مناسبت ندارد - و این معنی همان میماند که زور را پاسبان کردن با کمال فهم و زیاد طبع رسا چنین
تجویز بیجا آید - و بعمل نیاید - رقعه ۳۱ - فرزند عالی جاه - قصبه دوحه از مضافات
صوبه گجرات مولد این عاصی پر معاصی است رعایت سکنه آنجا واجب دانند و بر منجمی را

که از مدت فوجدار آنجاست مستقل و بحال دارند. و حرف مریضان غرض کنی قلوبهم مرض فزادهم الله
مرضاً در شان آنها است بحق او نه شنوند. **فرد** - عنایت بر ضعیفان گوشهٔ چشمی دگر دارد. بمهر کوچک خود
لطف دیگر هست شاهان را. **رقعه ۳۲** - فرزند عالیجاه محمد بیگ از نوکران آن فرزند عالیجاه که
در فرقهٔ ضالهٔ غیم لئیم رفته. میگویند که از قبیلهٔ معتمد خان دیوان دکن و دیوان و بخشی تن ایشان
بوده است بی شبهه آن قدیم را مقربان حیدر یار در نظر شما نتوانستند دید. آن رفته گذشته را طلبند
و پیش ما بفرستند. کالای بد بر پیش خداوند. والا بنویسند که بعد اطلاع احوالش بیتوان طلبید.
رقعه ۳۳ - فرزند عالیجاه هنوز استخوان شجاعت خان و محمد بیگ نه پوشیده و حقوق خدمت او
محو نگردیده. ورثهٔ او همین دو داماد و یک متبنی اند. باندک تقصیر که صدق بطلان آن نفس عن الله
چرا از نان می اندازند و بنام هند. و از تغیر مسلمان عرضی تجویز غیر مرضی می نمایند. **رقعه ۳۴** - فرزند
عالیجاه. من رسوء عمده ترین محال صوبه مالوه در جاگیر ایشان مرحمت شده سابق سربلند خان و
حسن علی خان و کم منصبان مثل نوازش خان رومی فوجدار آنجا بوده اند. آن نور الابصار
عالم کارآگاه امانت دستگاه شجاعت پناه آنجا بفرستند. روزی بحضور اعلی حضرت مذکور شد
که رونق خانه و افزایش مال و آبادی محالات جاگیر سعد الله خان را عبد النبی دیوان خان موصوف
کرده. خودش مصروف بجان و دل در امور سرکار والا است. وقتی کنایةً با خان مذکور فرمودند.
که ما شنیده ایم که شما سنگ پارس دارید از نظر بگذرانید. عرض کرد که فلانی را بصورت انسانی
و وصف زر افشانی دارم. آنحضرت الحمد لله خواهد بر زبان درفشان آوردند که باین وصف
خود شما را هم موصوف میدانیم. او را بشما ارزانی داشتیم. آدم هوشیار امانت دار خدا ترس
آبادان کار کمیاب. **بیت** - آنچه پرجستیم و دیدم کم که بسیار است و نیست. نیست جز آدم
وزین عالم که بسیار است و نیست. خان مذکور آداب بجا آورد. **رقعه ۳۵**

[illegible]

انجم جلد دوم. - این جا مراد گوشهٔ چشم حظ و لطف است. [illegible] این تقدیر معنی شعر برین منوال خواهد شد که عنایت بر حال ضعیفان لطفی [illegible]

Marfat.com

عالیجاه - شغل و عمل عامل محال جاگیر آن عالی جاه از فرو مرسلهٔ سوانح نگار ظاهر
میگردد - غفلت از روز جزا چرا - مصرعه - داد و داد از دست غفلت داد و داد -
رقعه ۳۶ - فرزند عالیجاه ما شما را خوش تجویز و خوش تمیز در همه چیز میدانیم - مصرعه
ز چشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ - محمد بیگ خان را تغییر کردن و شیر انداز خان را فوجداری
سورهٔ دادن عجب عجب - خواتم امور از شخصیت و شعور آدمی سمت ظهور دارد - مصرعه
سیمای آدم آئینهٔ حال باطنست - این جا پنج هزاریان سپاهی منش مثل قطب الدین
خان بوده اند - اگر شما سید کمال و سید مراد را که در آن صوبه فی الجمله وقر معتبر اند
تعین میکردند مضایقه نبود - بهر تقریر فوجداری سرکار مذکور مع محالات معموله آن بجاگیر ایشان
مرحمت شده - از نوکران قدویت نشان خود بهر کرا لائق دانند برگمارند - امان الله بیگ بهادر بیگ
شروانی اگر دوری ازان نور الابصار اختیار کند ظاهر متحمل این کار توانند شد - دیانت داری و
واقف حالی جزو اعظم نظم معاملات ملکی و مالیست - منافع کاران مطلب جو موجود - و خوش کرداران
راست گو مفقود - حضرت عرش آشیانی که نوکران خوب داشتند ازهمین جهت فتوحات متواتره و
مهمات متکاثره میفرمودند - گو در عصر اعلی حضرت بنده های نامدار جان سپار و عاملان آبادان کار
و دفتر داران هوشیار بسیار پیش می آمدند - با این همه بذات قدسی صفات در رتق و فتق معاملات
تعلق خاطر و توجه باطن و ظاهر میفرمودند - یاد داریم در هنگامیکه اعلی حضرت مراد بخش را بجهت تسخیر
ولایت قدیم بجانب بلخ مرخص فرمودند - دیوان فوج مطلوب بود در حالت تجویز بیست کس از اهل کار
و بیکار بهم رسیدند - حالا یک کس برای دیوانی بنگاله که بحلیهٔ راستی و کاروانی آراسته باشد میخواهیم - و یافته
نمیشود - از نایابی آدم کار آه آه - رقعه ۳۷ - فرزند عالیجاه - ایشان که نیت بخیر دارند با وصف این

---

۱ سیما مقصود علامت
۲ در روسه و گاه بمعنی
۳ سیما و سیما ۱۲ مزاج
۴ منش بفتح اول
۵ خوی و طبیعت و طبع بلند
۶ مضایقه بیم
۷ بخاطر ۱۲ آفتی دیوان در رنج نیکنامی
۸ مضایقه
۹ عرش آشیانی کنایه
۱۰ حضرت استعمال یافته
۱۱ جلال الدین محمد اکبر بادشاه ۱۲
۱۲ حلیه بالکسر
۱۳ جمع خاتمه ۱۲
۱۴ نهایت تعجب ۱۲
۱۵ آراستگی ۱۲
۱۶ کشایش ۱۲ بیاید ۱۲
۱۷ بندوبست ۱۲
۱۸ کارهای دشوار بسیار ۱۲
۱۹ بستن ۱۲ شگافتن ۱۲ جمع معامله ۱۲

از عمل ظلمه و مکافات نمودن آن فرقهٔ ضاله پیرا غافل میباشند۔ دربارهٔ حاجی پیر و مین پور و دیگر
تھانجات فوجداری که هر روز دارد گیر و جور خطیر میشود۔ و از پیر گنج قریب لشکر کولیان راه میزنند
و سکنهٔ شهر و مسافران غریب را بسته میبرند امان الله بیگ داروغه توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح
کرده اند۔ و او تھانجات بخویشان خائن و مردار خوار سپرده۔ مظلومان بحمایت او پیش آن فرزند
نمیتوانند سر بفریاد زد۔ حیف صد حیف وقت چون سیف میگذرد و طعن ابنای دنیا و خوف
ایزد جل و علا از خاطر میرود۔ فوجداری به یکے از گجراتیان مثل صفدر خان بالی و پسران بهلول شروانی
باید داد که در عمل شجاعت خان نیکنام بوده اند۔ و باسکان شهر ممارست دارند و اشگاف میگویم که در دار الجزا
برعایت و غفلت از احوال عمال ماخوذ خواهیم شد واقعه نگار و هرکاره های معتبر و محتاط در محال بگذارند
و روزمره اعمال حکام بخوانند و بروقت بتلافی پردازند۔ **فرد**۔ چو پرسش گنهم روز حشر خواهد شد۔
تکات گناهان خلق پا گلند۔ **رقعه ۳۸**۔ فرزند عالیجاه۔ قاضی عبد الله برحمت حق پیوست
ما را و خلق الله را درین خدمت خوشنود داشته بود از احوال پسرانش اطلاع نداریم عبد المجید خان
پسر کلان او چندی قاضی رکاب ایشان بود جوهر فضیلت و بی غرضی و صلاح اگر دارد بنویسند۔ امرے
خطیر تر از قضا نیست۔ که بندهای او جل شانه بقول و تصدیق قاضی اسیر و قتیل میشوند۔ از قضاة
شیخ الاسلام در تحقیق و تشخیص صادق و بطلان بتوفیق حسنات چنانکه باید موفق بود و آدم خوب المناور
کالمعدوم۔ **رقعه ۳۹**۔ فرزند عالیجاه۔ یادداشت عرض مکرر شما را محتاط شنیده ایم۔ اینجا سیاوش خان شاه میر
با وصف منصب بیش و جاگیر بسیار حاصل آغشته غرض است و متصدی این کار را دیانت شرط۔
اسد الدین پسر دلاور خان که پیش ایشانست اگر این جوهر ضمیمهٔ شعور داشته باشد بنویسند که بحضور

۱ حاجت نگاه ۲ ۳ ۴ طعن ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ داروغه ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ دیانت

۱۲ روزمره دار ۱۲ ۱۹ دیانت بالکسر راستی و دینداری ۱۲

Marfat.com

طلبیده شود و بخدمتے نامور گردد این لخت از خود رفته بغرض پیوسته جویای انسان است و آن حکیم عنقا دارد
از حکیمے پرسیدند که داروی مرض غرض چیست. گفت بیغرضی جوهر است از خلقت جبلی و مصقله آب و
تاب آن نظر بغیر و توجه باطن آقا که نوکر بهیچ نمر محتاج و درمانده نماند. و جوهرش در همه حال روشن
و جلی باشد. و زنگ امتیاج پرده صفائش نگردد. رقعه ۳۰. فرزند عالیجاه. اشقیا از چار کونده
ناقادرآباد تیر اتر راه میزنند. و مسافران کمتر راه بسلامت طی میکنند. احتمال غالب که بیخبری نخواهد بود
آنعاقل تکفیه الاشارة. شما را خبر در روز نزدیک زود میرسد از احوال بدروز چرا چرا علم ندارید. فکر مآل
فی الحال باید کرد. و نوکر خود را بنوازش امتیاز بخشیدن بدرا بکیفر عمل رسانیدن عدل است. الدنیا مزرعة
الآخرة انتظار جواب داریم ظالمی از عالمی در حق خود فاتحه خیر خواست. جواب یافت که در باره ستمگاران
جز داد مظلومان دعای خیری اثر ندارد. رقعه ۳۱. فرزند عالیجاه. جانا عزیزا چند فقره از بیاض
اعلی حضرت خوش آمد. باقتضای شفقت قلبی بی اختیار بآن فرزند ارجمند نوشتیم که تنها متلذذ نباشیم.
چندین چیز بهترین اعمالست. روبداد دن بمردم بدر نجیدن بعدم حصول مقصد. نه رنجانیدن مردم
خوب مزاج. و نخواستن با کمال احتیاج. صحبت داشتن با اهل معاد و جستجو کردن قابلان با استعداد
بار نداد دن. پیش خود بمردم جهال. دادن. بارباب استحقاق بقدر توفیق پیش از سوال. بکرم داشتن
اهل فضل مصروف نمودن مزاج بعدل. میل نکردن باقوال غیر عقاید بیخبر نمودن از احوال متوکلان بی مکاید. غنیمت
دانستن وجود یگانگان که بیگانه از خلق باشند. پیش داشتن همیشه مصالح امور دنیا و عقبی بوند. در
عصر هم مردم خوب بسیار نداد اما دل متخصص و توفیق پیش آوردن آنها کو ظاهر البعد چندے
بازتر ازین خواهد شد. فرد. من ز وضع زمانه در فکرم. که مبادا ازین بتر گردد. شما که داعیه جهانبانی

۱ العقار طارمعروف ۲ بمجهول الجم ۱۲ ن ۳ بیخش و انتشیه آزمیش ۱۲ ۴ مرتخیتند ۵ ای آقا ۱۲

دارید بجوئید و بخواهید و بگیرید و نگاه دارید۔ **رقعه ۴۲**۔ فرزند عالیجاه گلشن دل نام اسپ پهلواری
که آن عالیجاه برای سواری ما فرستاده اند بسیار پسند کردیم۔ خرامش بایال و جمال همه صفات زیبنده دارد
بر اسپ نیلوفر وچه ا چندن که بتواتر سوار میشوند ظاهرا از سواری آنها پر محظوظند دو اسپ ترکی بنام
خوشخرام و صبا رفتار پیشکش امانت خان که در اهتمام اله یار خان طیار شده برای آن فرزند میفرستادیم
اما آخته بیگی ممسک اشک میریزد که اسپان خوب چرا میشند۔ بهرحال ما خواهیم فرستاد۔ **رقعه ۴۳**۔
فرزند عالیجاه۔ تفصیل مصائب سفر یساق گهاته از نوشته وکیل و اظهار جواسیس شنیده باشند
حالت نادیدنی و محنت ناکشیدنی بر اسلامیان و لشکریان گذشت۔ الحمد لله که صعوبت این یساق
سراپا مشاق بسر آمد و بخیر و مراد معاودت شده اگرچه چندین ارادت از تکاثر سیات کائنات بیگوین تا عمل
والی در انتفاع و ضرر خلق الله تاثیر کلی دارد و آن اشارت بر شامت این بیچاره ناکاره میرود قلعه ستاره
باسم اعظم تاره موسوم شد شادیانه فتح بنواز و حرف ایام طفولیت یاد دارند که باباجی دهون دهون قلعه
برناله باسم اول تارا موسوم میشود تفصیل یورش ما را از کنیزان خود بپرسند۔ **رقعه ۴۴**۔ فرزند عالیجاه
در احمد آباد میر عرب درویش را دیده اند البته باز برند و سلام این شرمنده بعقبی و طالب دنیا را ابلاغ
نمایند۔ و خیر عواقب امور و سلامت ایمان از دل و جان مسالت کنند و بگویند که بنزدیکی باجل و دوری
از حسن عمل عمر این غافل بیحاصل گذشت و قدری که مانده نیز لاحاصل میرود۔ قدم حیات پیش دود
فکر نجات پس سر۔ **فرد**۔ انچه ما کردیم بر خود هیچ نابینا نکرد۔ در میان خانه گم کردیم صاحب خانه را۔
رقعه ۴۵۔ فرزند عالیجاه۔ ماجرای بی ادبی و ناهمواری میر بدهو کوکا و وقایع رکاب آن عالیجاه
مفصل بانکشاف گرائید۔ **بیت** مولوی معنوی مصداق حال او است **بیت** لطف حق با تو مداها کند

چونکه از حد بگذرد رسوا کند. معاتب[۵۲] ساختن و از نظر انداختن او سمت وجوب داشت که بر حقوق[۵۳] مادر
راه در دش نیکو ۱۲ یعنی واجب بود ۱۲
پیر مینازد و قول سعدی نمی انداز. بیت منت منه که خدمت سلطان همی کنم ۶ منت شناس
از و که بر شما ست ۱۲ که بخدمت باشت. بهر تقدیر ملک منان[۵۴] ایشان را بجوهر خرد و خلعت خلق خلق کرده
اگر این جرم بگفتهٔ ما بخشند خوبست. مصرعه. که مستحق کرامت گنهگار آمدند
خوی نیکو ۱۲ آراسته ۱۲ آفریده ۱۲ گناه
رقعه ۴۶. فرزند عالیجاه. اعلی حضرت از سعد الله خان پرسیدند که اسباب خوشنودی
خالق و خیریت عاقبت در چیست. عرض کرد که عدالت و سخاوت که حضرت آفریدگار در ذات
آفریدگار ۱۲ خوشی
اقدس آفریده. شخصی از راه کنایه بنحان موصوف گفت که مردم متدین و وفادار در عرصهٔ
سخن پوشیده گفتن ۱۲ دیندار ۱۲ میدان
روزگار کمتر اند شاید بنظر شما در آمده باشد. جواب داد که زمانه از آدم خوب هیچگاه خالی نیست
کارکن ۱۲
صاحب خرد میباید که دریابد و با آنها بپردازد و کار خود بسازد و گوش بر حرف اهل غرض در حق
مشغول نموده ۱۲ درست کند ۱۲
او نگذارد. اعلی حضرت میفرمودند که مردم متدین و آبرو طلب کارکن متصدی خوب غنیمت است هر کرا
خدا تعالی برتبهٔ اعلی فائز گرداند باید که تفحص آنها نماید و جوهر قابل را یگانه سازد اگرچه بیگانه باشد
و از جاهل بی جوهر بیگانه شود هر چند او خود را یگانه داند. متصدی آشنا پرست قرابت دوست
افتادنی است. رقعه ۴۷. فرزند عالیجاه. روزی اعلی حضرت در خلوت بدارا شکوه ارشاد
یای بیاقت ۱۲ تنهائی ساختن ۱۲
نمودند که در حق امرای پادشاهی کج خلق و بدگمان نباشید. را مشمول عواطف الطاف دارد و عرض
غرض آمیز سخن سازان در حق این جماعت نشنود که این حرف وقتی بکار خواهد آمد. از بسکه دل میسوزد
حرف ناگفتنی میگویم. نفاق با مردم کار ضائع کاریست رقعه ۴۸. فرزند عالیجاه. روزی

---

۱۱ جمال ۱۲ ۱۲ ۱۲

اعلیٰ حضرت متالم بغسل خانه تشریف آوردند. سعد الله خان و علی مردان خان موجب ملال خاطر اشرف استفسار نمودند. آنحضرت فرمودند که چند کس از ناظمان ملک و مال طعمهٔ اجل شده اند مردم دیگر با تردد شکوه بالفعل بنظر می آیند که زود متحمل چنان امور خطیر توانند شد. با اندیشهٔ اینکه مبادا انتظام امر شود خاطر متردد است. قلیچ خان عرض کرد که رونق مهمات خلافت ازل بنیاد منحصر بمیمنت شخص قدسیت است بالفعل هیچکس از نوکران خانه غلام چنان تربیت شده اند که بمنصب والای پادشاهی و خدمات صوبجات و رتق و فتق معاملات سزاوارند بمجرد استماع این حرف در مزاج اشرف فرحتی پدید آمد و حکم شد که آخر روز بملازمت بیارد. تا سیر صورت و سیرت آنها کرده شود چه خوش باشد اگر کارها خاطر خواه متمشی گردد. چنانچه بروقت بحضور پرنور آمد بعد تحصیل دولت ملازمت اقدس عرض جوهر انسانی و کاردانی داده هر یک بعنایات و قدردانی خدیو آفاق بمنصب لائق لذات و تا بینان عز اختصاص یافت. و آن حضرت خان مذکور را نیز شمول عواطف خاص فرموده یک هزاری ذات و دو صد سوار اضافه داده فرمودند. **مصرعه**. اے وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی. خان موصوف در جنب شکرانه پذیرائی عرض خود و تفضلات خداوند نعمت یک هزار مهر باهل استحقاق بخش کرد. **رقعه ۴۹**. فرزند عالیجاه. کامیاب خان مقدم پیشکاری بخشی شما نوشته است. **بیت**. هر که تیغ ستم کشد بیرون + ملکش هم بدان بریزد خون. اگرچه برائے انتظام نسق انچه کردید کردید اما اگر استعجال ناروا جائز نمیداشتند خوب بود. اقتصاص اگرچه از آئین عدالت لیکن دل آزاری موجب ناخوشنودی حضرت باریست. ازین جاست که گفته اند

۱ تمام و تمام یعنی ۲ و نیز یعنی ۳ ای ذات پاک حضرت ۴ ای خلافت ۵ یعنی حضرت ۶ با ضم و با فتح ۷ ای پادشاه و وزیر ۸ یعنی بشکرانه قبول کردن ۹ یعنی بشکرانه قبول کردن ۱۰ یعنی بشکرانه قبول کردن ۱۱ ای آرزو ۱۲ ای آرزو ۱۳ ای آرزو ۱۴ قصاص

۱۲ بالکل کشنده را بعوض کشتن کشتن ۱۲ م

مصرعه - در عفو لذتیست که در انتقام نیست - رقعه ۵۰ - فرزند عالی جاه سعادت نظام محمد اعظم
خدا الله تعالی وسلم - شما حالت اسپان سواری ما دیده اید جهانگیر پادشاه بچنین آخته بیگی سیاست شده
نیستند - خطاب صف شکن خان بایں بیچهرے خیلے بیجا شد - مصرعه - برعکس نهند نام زنگی کافور - قول
اعلی حضرت ست که آدم بی شعور ضائع کار میباشد - چه باید کرد که از محن و مشاق و سفر دیستاق
بچوپه تیغ نمی توان نمود ایشان کسی را از بندهای رکاب خود تجویز کرده عرض نمایند - فرد - با همیں
زبان بیایه ساخت که چه توان کرد مردمان اینند - رقعه ۵۱ - فرزند عالیجاه - واقعه نگار پرگنه لونی بزاد
خود می نویسد که پانزده شانزده هزار روپیه هر سال از راهداری می آید - دامین فوجدار زیاده از هزار
و دو هزار داخل جمع نمی نماید - فی الحقیقت این راهداری نیست راهزنیست مال عوام محض حرام ست -
اگر از صد پنج چهل یک میگرفت مضایقه نداشت چون بریں تقدیر خیانت این ظاهر میشود -
اول بتحقیقات این فرمان بنام ناظم صوبه و دیوان صادر میشود - بعد اثبات فهمیده خواهد شد آنچه از
زراعت پیدا میشود - نصف آن بجاگیردار گذاراست - و سوای آن مال خالصه شریفه است - در عصر
اعلی حضرت شخصی هنگام عبور سواری خاص ببانگ بلند بخواند که این عصر بهمت اثر جامع جمیع
حسنات ست - خدیو عادل وزیر اعظم جز رسی دبیران متدین خلق الله مرفه الحال شکرانه این
عطیات از جناب ایزدی بر ذات اقدس از جمله مفروضات ست - آنحضرت بعد استماع بیرون
در سواری راندن انکی مکث نموده - بندهای خاص از دور طلبیده دست بفاتحه برداشتند
و او را بعنایت نواختند - سعد الله خان دران وقت بسمع والا رسانید که مقرر اقدس خواهش

وخواهش بقدر جوهر پاک بهم میرسد۔ رقعه ۵۴ ۔ فرزند عالیجاه سعید خان بهادر ظفر جنگ شمشیری را
از نظر اعلیٰ حضرت گذرانید و بحسن توفیق در حق او کلمات خیر ادا کرد۔ سعد الله خان از حق نگذشته
گفت خوشا حال سعید خان که چنین آدم را پیشکش میکند و عرض خوش کردار بیش میدهد بر زبان
مبارک آنحضرت رفت که نوکر کنا نیست کار شما در پیش آوردن مردم خوب کار ماست و رونق کارهای
ماست صاحبان رساله این منت بر ما گذارند که خوش تحریر و تقریر و عامل آبادان کار و
سپاهی قبیله دار را بسیار میخواهیم هر جا باشد بهم رسانند و از نظر اشرف بگذرانند۔ امیر الوزرا
عرض نمود که آدم هر صنعت در عصر اقدس منشی هر حسن عمل که میکند آخر کار بمنصب و خور و عطای
خلعت فاخره امتیاز میباید حکم شد که دیوان اعلیٰ امتحان جوهرش کرده خدمت لایق تجویز نماید
سعید خان بهادر در کفاره این همه حسن توفیق خدایو قدردان۔ ده هزار روپیه بفقرا و صلحا و غربا تقسیم
نمود۔ رقعه ۵۵ ۔ فرزند عالیجاه روزی پهاڑ امل دیوان سرکار برادر نامهربان فردی از نظر اعلیٰ حضرت
گذرانید۔ که ده لک روپیه بابت طلب تفاوت ایام مابین از سرکار والا طلبست بتنخواه آن
فرمان شود۔ آنحضرت فرد حواله سعد الله خان فرمودند که از روی سررشته و دفتر دیوانی
تحقیق نموده بعرض رسانند خان مذکور فی الفور التماس نمود که چنین زر از خزانه تنخواه
نمیشود۔ ثانی الحال در مطالبه و تصرف حساب نقدی محسوب میگردد۔ دارا شکوه بعد برخاست
دربار با دیوان اعلیٰ کلمات تند گفت چون از روی فرد مرسله مشرف خسل خانه بمسامع علیا
رسید۔ همان وقت شقه ببرادر نامهربان نوشتند و این فرد هم بقلم آوردند۔ فرد

پیش آوردن اسے ترقی دادن ۱۲ شاهزادهٔ بنگالی

باصیاف دل مجادله با خویش دشمنی ست * هر کس کشد بر آئینه خنجر بخود کشد - دریافت صدق و بطلان
خاصهٔ ابنای ملوکست پهاڑ مال کفایت خانهٔ شما و سعد الله خان صیانت مال ما میخواهد هرگاه این
فرد از دفتر شما درست شده بود بایستی تحقیق نمود که تنخواه آن از سعد الله خان
ممکن الحصولست یا نه - ملول ساختن بندهای پادشاهی خصوص سعد الله خان بسیار
بد است - و بدست آوردن دل این مردم خوب - مصالح کاران صاحب شعور واسطه
افزایش مال و خوشنامی صاحب معامله اند - آخر روز چند تفان محمودی
زردوزی یک رنگ و سه هزار دینار نقد بسعد الله خان انعام فرمودند
رقعه ۵۴ - فرزند عالی جاه این نقل زبانی شخصی معتبر بگوش رسیده بود
در رشتهٔ تحریر کشیده شد که بگوش آن فرزند هم برسد - روزی اعلیحضرت علی مردان خان و
سعد الله خان را در خلوت خاص عزاختصاص بخشیده از زبان گوهر فشان فرمودند که رتق و
فتق ملک و مال منحصر در فهم و انصافست - نعوذ بالله اگر بادشاه بی جوهر برتبهٔ خلافت فائز آید
و وزرا و امرای بی حسن تدبیر را بر روی کار آورد که اختلال کلی در نظم و نسق بلاد روی دهد و پریشانی
رعایا و بیسامانی برایا وثیقهٔ کم حاصلی و ویرانی شود شما چه کنید با فقرا و صلحا صحبت داشته
بعد نماز پنجگانه برای ما دعا میخواسته باشید که رونق سلطنت نکاهد و هیچ کدام بد بر زبان نیارد و
بعد ماهر که از پسران فرمانروا شود بتوفیقات خیر موفق باشد - بعضی اوقات
اندیشه بخاطر راه می یابد که مهین پور خلافت اگرچه اسباب شان و شوکت
و سامان تجمل و صولت همه دارد لیکن بد و نیکوان و دوست باران واقع شده
مصرعه - با باران نیک و بد نیکانست و شجاع غیر از سیر چشمی و صفی ندارد
و سراو بخشش مجهول الکیفیت باکل و شرب ساخته دائم الخمر است - مگر فلانی یعنی این عاجز
فانی ذی عزم و بال اندیش بنظر می آید - اغلبکه متحمل امر خطیر ریاست تواند شد - سعد الله خان این مصرعه مولوی

133557

Marfat.com

مصرعه - مرد آخر بین مبارک بنده ایست - آن حضرت فرمودند مصرعه - تا دوست کرا خواهد و میلش بکه باشد - رقعه ۵۵ - فرزند دلبند من - میگویند - علی مردان خان و ابو سعید مرزا و قلیچ خان روز چوکی سپاهیان را اول تواضع قهوه میکردند - و وقت حاضری حاضری هنگام طعام طعام وقت رخصت خوشبو و پان میدادند - بمردم خانهٔ آن جماعت طعام اقسام میفرستادند و میگفتند که نسوان و طفلان اینها بر تنها خوری این فرقه و کم همتی ما طعن نکنند و حسرت نخورند - شخصے در زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد - فرمود که هنوز موقع سپاس و موضع حمد بے قیاس ست که انسان را نه خوف نان و نه غم مال و جانست و نه اندیشهٔ سستی دین و ایمان در زمان مستقبل نیات ابنای دنیا مبدل خواهد گشت - و جورهای متنوعه ظهور خواهد یافت - عدل و احسان قطعاً خواهد رفت ناظمان و محافظان بلاد بر ملا بغارتگری خواهند گرائید - خلیفه عصر چشم از دادخواهان خواهد پوشید - امیران بمصلحت همدیگر بمعاونت ستمگران خواهند کوشید - حق زائل و باطل خواهد گردید - نسوان بدلیری پیش خواهند آمد و دختران بوزارت اختصاص خواهند یافت مردم ذی القدر از بس بیدلی و بیقدری عمداً باصلاح کار نخواهند پرداخت و مستحقان امور با وجود گوشه نشینی ایمن نخواهند بود - و بی شعوران و ناکرده کاران کارفرمائی خواهند نمود و پسران پدران را خواهند رنجانید - و پدران بی شفقتی خواهند گزید - زنان صالحه از فسق و بی مهری شوهران طالح خواهند نالید - باران بر وقت نخواهد بارید - حکام غلات را بغرض شوم طبعی گران تر خواهند فروشانید - ممالک از ظلم کارفرمایان ویران خواهند گردید فواحش در مساکن خواتین و خواقین علانیه ساکن خواهند بود و مردان بپوشیدن لباس زنان رغبت خواهند نمود رقعه ۵۶ فرزند عالیجاه فاضل خان

میرهادی شما درگذشت دل بدرد آمد - پیر را زوار سر براه کار خوش اعمال بود - عملهٔ تحاویل
را سر حساب میداشت - وخانهٔ این بیسر و سامان را از میر سامانی خود روشن می ساخت
در خوش سیرتی وزیر خان حاجی محمد هم شبهه نباید کرد - سید محمد خان و میر نیاز هم
اگرچه بدنیستند اما متصدی سخت گیرند - چون منتسبان شما اکثر ملازم ما میشوند حالا
قابل خان را میخواهیم از شما بگیریم شما برای این کار میر محمد محسن را نگاه دارید اینجا
قحط الرجال ست - تا آمدن او عنایت الله خان سر انجام خواهد کرد گو مشاغل بسیار
دارد - حق حافظهٔ مریم بیشتر ست پسرش هم از شخصیت بیگانه نیست اما طرف
خویشاوندان سخت میگیرد - مکرر بر وی تصریح نصایح میکنم که رگهنا تهسد الله خانی خانات
مالی بیرادران خود نمیرادو میگفت که خانه برانداز متصدیان همین بلا اند خدای تعالی رفیق بدرا
هدایت کند یا گردن بشکند - رقعه ۵۷ - فرزند عالیجاه - انه ذالقه پسند باذالقه پدر پیر
خوشگوار آمد نعمت و دولت پسر نوجوان زیاد باد مصرعه - هرچه از دوست میرسد نیکوست
رقعه ۵۸ - فرزند عالی جاه - جان پدر و حاصل زندگانی پدر صوبهٔ گجرات مثل بنگاله و
دکن و کابل نیست که بنا بر بعد مسافت و سرحد مملکت تجویز ناظمان خواه مخواه منظور شود
بر وی یه ما من بعد عمل نمایند - تا آن وقت که هم قریبست بوعده و وعید کار متمشی باید کرد
فوجدار پرگنهٔ دو حد که پیر مرد نیست بنا بر عوارض بدنی ملازمت شما نکرده بحال باشد بطور او واگذارند -
رقعه ۵۹ - فرزند عالیجاه - فقیری حدیثی نوشته آورد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از حضرت جبرئیل
علیه السلام پرسیدند که کدام عمل بهترین اعمالست - گفت خدمت ملوک که نفع و سرور باهل حاجت
رساند من میخواهم که در خدمت ملوک باشم و قضای حاجت مسلمانان میکرده باشم - فرمودیم که نقصان نیست
رقعه ۶۰ - فرزند عالیجاه - هرچه که امرا برای دادن آن برگشته دادن آن نقصان بیت المال است
اگرچه این مرتبه برای مصلحتی معاف کردیم لیکن آینده چنین بعمل نیاید - رقعه ۶۱ - فرزند عالیجاه - اسپ

---

۱ اعمال ست که اول خطاب و دوم نام باشد یا اول نام و دوم خطاب

۲ عزت کنند بزرگی که آخر اسم اول

۳ منتسبان

۴ اعمال داد و کرد الفاظ بیشتر

۵ فرزند بیشتر یعنی انجام فرزند

۶ شادان

۷ داشتن آگاه کرنا - کام میں لگا رکھنا ۱۲ شادان +

Marfat.com

ترکی که این مرتبه فرستاده از صورت و سیرت خوب دارد از اسپ اولیس هم خوب برآمد سبک سیر
نام گذاشتیم که اسم با مسمی باشد. رقعه ۶۲. فرزند عالیجاه. موسوی خان را بتجویز آن فرزند
بخشی اول کردیم. آدمی اگر از عهده یک کار هم خوب برآید غنیمت ست. صورتش بد نیست،
سیرتش نمیدانیم. مصرعه. که خبث نفس نگردد بسالها معلوم. کلیه انیست هر کرا غامضی باید فزود
مخفی متفحص احوالش باید بود که ابنای دنیا در ابتدا بتقدیم حسن خدمت فریفته می نمایند. و باز اغراض
نفسانی را کار میفرمایند. اینجا بعد افتخار خان و محمد علی خان خانسامانی. افاضل خان و فضائل خان
خوب کردند که آثار خیر از ناصیه آنها دیده میشد. امراض بدنی را اطبا علاج توان کرد اما
مریضان اغراض را مقلب القلوب دوا کند. رقعه ۶۳. فرزند عالیجاه سلمه الله تعالی میخواستیم
دیانت خان عبد القادر را دیوان سرکار فرزندزاده بهادر بکنیم اما اسم بی مسمی برآمد توقع دیانت ازو غیر متوقع
رقعه ۶۴. فرزند عالیجاه. شما سلیقه درستی در طیاری فرمایشات دارید. گجرات زیب و زینت
هندوستان ست و اهل کسب و هنر و اهل حرفه همه جهت آنجا میباشند. بالفعل از کارخانه بادشاهی
تعلقه آنجا انچه می آید درشت و گران درین باده جوسی البته لازمست. رقعه ۶۵. فرزند عالیجاه
از وقایع نربدا مفصل معروض بارگاه والا گردید که امان الله بیگ داروغه توپخانه آن فرزند ارجمند
سنتهای شیطان همتای شقی بی حیا را شکست درست داده چیره باق خانه و قافله را بسلامت آورد فی الواقع
تلاش و جانفشانی او و رفقایش سزاوار تحسین و آفرینست. رعایتی که مناسب باشد نمایند. و بحضور هم
معروض دارند. رقعه ۶۶. فرزند عالیجاه. پسر جلال الدین که از آن فرزند جدا شده ظاهر اخشیر زاده
همت خان مرحوم ست که میر بخشی ما بود سید زاده کریم النسب صحیح الحسب ست چرا برآورند

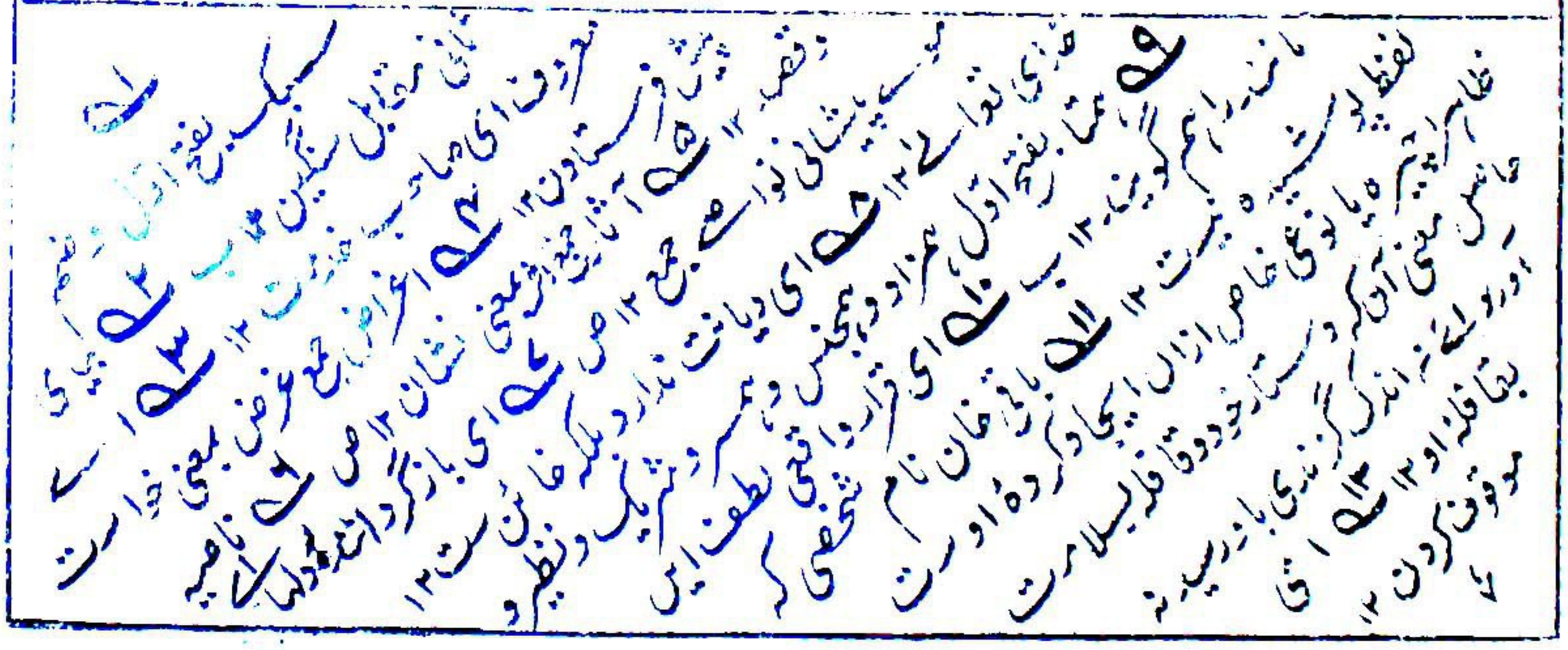

Marfat.com

رقعه ۶۷ - فرزند عالیجاه - پسران شمشیر خان چرا جدا شدند - استعفای آنها بی سببے نخواهد بود - قدما را باندک حرف برانداختن - و از جدیدان توقع کار داشتن محض بیمعنی - ما آفتاب مشرق بدلوا جمع قدیم ۱۲ و ایشان در چنین خیال - بهر حال اگر در حضور اقدس بیایند و منصب پادشاهی اختیار نمایند مضایقه نداریم - رقعه ۶۸ - فرزند عالیجاه - بیت همنشین تو از تو به باید - تا ترا عقل و دین بیفزاید - از دیر باز مسموع میشود که در محالات بتول شما ظلم صریح بعمل می آید - مظلومی بیچاره که تا بوالی نرسد - و او نفع ظلمه از سر آن نکند - مظلمه در دیوان قضا بنام والی عامل بنویسند - بخشی دوم را این قدر اختیار دادن و اعتبار افزودن که دیگری را در کار او مجال عرض نباشد - چه معنی دارد اگرچه استقلال آدم کار هر قدر بیابد افزود بجاست فاما فاعل مختار ساختن و بحر و بات ساخته او نیز داختن محض بیجا - رباعی باید منشین و باش بیگانه او - در دام افتی اگر خوری دانه او - تیر از رخ راستی کمان را کج دید - بنگر که چگونه جست از خانه او - فرد بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن - اجابت از در حق بهر استقبال می آید - رقعه ۶۹ فرزند عالیجاه - افتخار خان در ایام خدمت خانسامانی از خوش فطرتی و همه دانی و جزوسی حرف خوبی عرض نمود که بی دیانتے مخصوص با خذ و جرمال نیست راستی را بخلاف و خلاف را براست و انمودن عین خیانت ست خیلے خوش گردیدیم و بجمیع مقربان و اهل خدمات حضور قدغن فرمودیم که احوال هر کس را بی کم و کاست عرض میکرده باشند - و پاس مراتب خویشی و آشنائی و بیگانگی منظور ندارند - رقعه ۷۰ - فرزند عالی جاه - جسونت کهتری را هرگاه اعلی حضرت بخطاب رائے امتیاز بخشیده دفتر دار تن فرمودند - ارشاد نمودند که میان ما و جاگیر طلبان امین باشی - یادداشت نو مفرز از اضافه هرگاه رجوع شود چهار پنج منصب در آخر روز که ما در صحن غسل خانه نقشه صوبجات و عمارات

م و نگاهبانی و حراست کردن و استوار داشتن ۱۲ ب

می بینیم از نظر بگذراند تا حسب و نسب (لیاقت آلی) هر یک بنظر ثالث دریافته برای جاگیر حکم فرمائیم همچنین بداروغه
داغ تصحیحه حکم بود که هر قدر دستگاه داغ بمواهیر بخشیان بیانیه بعرض قدسی رسانیده
اسپان بداغ رساند. و محله در دیوان بنمایند بسبب تعب یساق پرمشاق توجه ما از کارها برخاست
لهذا در نسق ضوابط اختلال کلی راه یافت آنحضرت مکرر میفرمودند که دیوانیان سرکوب امینان و
فوجداران و داروغه عرض مکرر و کروره بخشیان و منصبداران اینها را اندیشیده و تا رفیق شعور باید که
بهتر از همه باشند. **رقعه ۷۱**. فرزند عالیجاه. ماجرای بی ادبی و بی اعتدالی های هدایت کیش بیجا بی که بر مزار فائض
الانوار شاه بنده نواز گیسو دراز خمر خورده رفت و حوصله خود را عرض داد مفصل از فرد سوانح نگار
معروض بارگاه والا گشت. آن عالیجاه را بایستی که هرگاه آن نابکار باین احوال منکر دران مقام رفته بود
کسان خود را تعین نموده میفرمودند که قتال کرده بیارند و جولان کرده همراه گرز بردار بحضور میفرستادند
ظاهرا رعایت واقع نگاری برین نیاورد. ازینجا گرز بردارش را تعین کردیم. آن لعین را بسته بیارد
ناکسان که بر روی کار آیند چنین کنند. ما را در چنین مقدمات رواداری هیچ یکی از فرزندان نیست تا
بعنایت الله خان و دیگران چه رسد. **فرمان ۷۲**. بحظ انور در حالت نزع صادر شد سلام علیکم
وعلی من لدیکم. پیری رسید و ضعف قوی شد قوت از اعضا رفت. یگانه آرام و بیگانه میروم
خبر از خود ندارم که کیستم و چه کاره ام. نفسی که بی ریاضت رفت افسوس آن باقی ماند. ملک و ملک
و رعیت پروری هیچ از من نیامد. عمر عزیز مفت رفت خداوند در خانه دارم و روشنائی آن در چشم
تاریک خود نمی بینم. حیات پایدار نیست. و از نفس رفته نشانی پدیدار نی و از استقبال توقع مفقود

Marfat.com

تپ مفارقت کرد و چرم و پوست تنها گذاشت۔ فرزند کام بخش اگرچہ بہ بیجاپور رفت اما
نزدیکست و آں عالیجاہ از ان ہم نزدیکتر۔ عزیز القدر شاہ عالم از ہمہ دورتر۔ فرزند زادۂ
محترم عظیم بحکم اللہ العظیم نزدیک بہ ہندوستان رسید و لشکریان ہمہ بی دست و پا و بیراسیمہ
ہمچو من مضطرب۔ از خدا و نا خود تنہائی گزیدہ در حالت اضطراب ست و چوں سیماب بیقرار۔ نمی
فہمند کہ صاحب نعمتے داریم ہیچ با خود نیاوردم و ثمرۂ گناہان ہمراہ میبرم نمیدانم کہ در چہ عقوبت
گرفتار خواہم شد۔ ہر چند نظر بہ الطاف و رحمت امید قویست اما نظر بر اعمال و افعال
تفکر نمیگذارد۔ چوں از خود گذشتم دیگری کجا ماند **مصرعہ**۔ ہر چہ باداباد ما کشتی در آب انداختیم۔
حیات بندگان اگرچہ پروردگار خواہد کرد لیکن بنظر بر عالم ظاہر بر فرزندان ہم ضرورست
کہ خلق اللہ و مسلمین ناحق کشتہ نشوند۔ فرزند زادۂ بہادر را دعائے آخرین بگویند۔
وقت رخصت ناریدم اشتیاق باقیماندہ۔ بیگم بظاہر اگرچہ ملولست لیکن مالک دلہا خداست
کوتہ اندیشی مونثات جز ناکامی ثمرہ ندارد۔ الوداع الوداع الوداع۔ **فرمان ۷۳**۔ بنام پادشاہزادہ
سوم سلطان محمد کام بخش کہ در وقت آخرین صادر فرمودند۔ فرزند من جگر بند من۔ در عالم اختیار
ہر چند بر رضائے الٰہی نصیحت کردم۔ و زیادہ از امکان وصایا نمودم۔ چوں خواست الٰہی نبود بگوش
رضا کسی نشنید۔ حالا از ہمہ بیگانہ میروم۔ بر بی بضاعتی شما ترحم دارم۔ اما چہ فایدہ عذاب
و گناہ ہر چہ کردم ثمرۂ آں با خود میبرم عجب قدرت ست کہ آمدم تنہا و میروم باین قافلہ۔
شب اگرچہ دوازدہ روز مرا فرقت داشت لیکن تاب نیاوردہ گذاشت۔ ہر جا نظر میکنم
جز خدا بنظر نمے آید۔ اندیشۂ لشکریان و لشکر نظر بر وبال آخرت موجب ملالت خاطر شد
از خود خبرم نیست گناہ بسیار کردم نمیدانم بچہ عذاب گرفتار خواہم شد حراست بندگان
اگرچہ رب العالمین خواہد کرد اما بر مسلمانان و فرزندان ہم اہم است حفظ و احتیاط بندہا
بحسب ظاہر ضرور۔ عالیجاہ ہم نزدیکست آنچہ لازم بود در حق شما گفتہ ام فہم بجان و دل قبول داشتہ شود کہ مسلمانا

کشته شوند و وبال برگردن این ناکاره بماند. شما را و فرزندان شما را بخدا میسپارم و خود رخصت میدهم
حالت اضطراب است. بهادر شاه در جائیکه بود هست. و فرزندزاده عظیم الشان نزدیک بهادر شاه
آماده و فرزندزاده بهادر در نواحی گجرات. حیوة النسا چیزی از روزگار ندیده ملولست. و حال بیگم
بیگم و اندر. اودے پوری و اداره شما در بیماری با من بوده اراده رفاقت دارد. خانه زادان و مردمان
حضور هر چند گرم نمای جوفروش اند باید برفق و مدارا و بی پروائی کار گرفت و پا باندازه پوشش دراز
کشید. والسلام. **رقعه ۷۴**. بنام شاهزاده محمد معز الدین بهادر پسر کلان سلطان محمد معظم شاه عالم
بهادر. فرزندزاده بهادر. فتح ملک غازی و شکست او موجب مجرای نمایان و تحسین فراوان شد. فوجداری
لکهی جنگل و دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه در جلدوی حسن خدمت اضافه مرحمت شد. متعاقب فرمان
باخلعت و شمشیر و اسپ و فیل و جواهر خواهد رسید. باید که بیش از بیش بر ملک گیری و قلع و قمع مفسدان
آن صوبه از بیخ و بن که جوهر ابنای ملوکست توجه برگمارند. و منتظر حکم در تنبیه سرکشان و متوقع اضافه
مثل نوکران نشوند که ملک از شماست و ما خود آفتاب لب بامیم. **رقعه ۷۵**. فرزندزاده بهادر
فرزندان مزاجدان برای اضافه محله داران و واقعه نگاران نمی نویسند. آن فرزندزاده چرا
تجویز بیجا مینمایند. بلکه اگر دانند خدمت واقعه نگاری بدیگرے مقرر نمایند که حالا
واقعه نگار واقع نگار نماند. **بیت** چون غرض آمد هنر پوشیده شد. صد حجاب از دل بسوی دیده شد
رقعه ۷۶. بنام شهزاده محمد بیدار بخت پسر کلان سلطان محمد اعظم شاه بهادر فرزندزاده بهادر
من. از خارج بعرض رسید که هنگام بودن آن فرزندزاده در فتح پور خیره سران بر موضع دوهره
که جهت مصارف باغ جهان آرا بیگم تعلق دارد تاختند. و بیگم درین باب بآن بیدار بخت نوشت

وایشان معذرت نامه بحضرت بیگم نوشتند این مقدمه چرا بجناب ما نگاشتند۔ وسوال وجوابی که میان ایشان واقع شد بچه معنی مخفی داشتند۔ رقعه ۷۷۔ فرزندزاده بهادر۔ چون شما نثار قلعه بیتی شاه راک که پیشتر گرفته اید گذرانیده اید این مکرر است۔ واز فرزند عالیجاه بنابرانیکه دریساقست گرفته نشد۔ اما فراموشی عالیجاه وجهی ندارد۔ رقعه ۷۸۔ فرزندزاده بهادر۔ برای دفع امراض ظاهری و رفع مضرت سحر و دعای اجابت مقرون ترتیب نمایند۔ جمیع فضلا و علما متفق اللفظند که دم کردن سوره اخلاص و سوره فاتحه بر آب و آشامیدن آن خیلی سریع الاثرست۔ واگرچه وزن کردن تمام بدن خود باطلا و نقره و مس و غلات و روغن وغیره اجناس معمول ولایت واهل اسلام آنجا نیست اما چون فیض این عمل بجمعی کثیر از محتاجان و مساکین میرسد اعلی حضرت هم در سالی دو مرتبه عنصر مبارک را وزن کرده هموزن ذات اقدس بمستحقان خیرات میکردند۔ اگر آن نور الابصار هم در سالی دو بار و در هر یک مرتبه هفت بار باجناس جداگانه که در صدد تسویه یافت عنصر خود را وزن کرده ایثار میکرده باشند برای دفع بلیات روحانی و جسمانی خوب مناسب ست۔ بیت ضعف و فقر و عجز ما دانسته ٭ درد ما را هم دوا دانسته ٭ شافی الله کافی الله صافی۔ رقعه ۷۹۔ فرزندزاده عزیز سودای غائبانه چیست منصب پادشاهی بدون خدمت و بودن در سایه رایات عالیات نمیشود۔ فرزند عالیجاه هم این قسم نمیکنند۔ بحضور بفرستند یا نوکر خود کنند این سنت فیروز جنگ و نصرت جنگ ست۔ وآن نور الابصار را باین کار چه کار۔ رباعی دوران بقا چو باد صحرا بگذشت ٭ تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت ٭ پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد ٭ بر گردن او بماند و بر ما بگذشت ٭ آینده چنین بعمل نیاید ٭ رقعه ۸۰۔ فرزندزاده بهادر من درین زمان قحط الرجال و النسا

۱ بکسر دال یعنی بهانه ۱۲
۲ نثار زر کنند و بقاری نثار باشی و بسیار کنند ۱۲
۳ کرایشان هم قلعه گرفته اند ۱۲
۴ طیاری جنگ
۵ کرایشان هم فتح کرده اند ۱۲
۶ جمع عرض بفتحتین بمعنی
۷ ای بهادر ۱۲
۸ ای بمکان آنکه در حضور باشد ۱۲
۹ جمع آیت بمعنی علم ۱۲
۱۰ ای بدون آنکه در حضور باشد ۱۲
۱۱ جمع پرچم بکسر اول و ثالث
۱۲ ای سفارش نوکر داشتن
۱۳ ای سفارش کردن
۱۴ ای در سفارش نوکر داشتن
۱۵ ای سفارش کردن
۱۶ ای در سفارش نوکر داشتن
۱۷ ای در سفارش نوکر داشتن
۱۸ ای در سفارش نوکر داشتن
۱۹ ای در سفارش نوکر داشتن
۲۰ ای در سفارش نوکر داشتن
۲۱ ای در سفارش نوکر داشتن

کارها با ستفتای قلب باید کرد نه بگفت و شنید مردمان بدراه زیاده برین نمیتوان نوشت که بغیبت و معصیت کشد مصرعه - دیوار گوش دارد فهمیده لب بخنداں - رقعه ۸۱ - فرزند زاده بهادر من - میاں خان عالم مریض الظاهر و الباطن و نصرت جنگ مخالفت رای دلیپ را واسطه ساخته هر دو را موافق باید کرد - و در تالیف دل نصرت جنگ کوشید نیابت مالوا بدیوان خود مقرر نمایند و برای میر سامانی فراخان را فرستاده شد - رقعه ۸۲ - فرزند زاده عزیز من - از دین و دنیا مستفید و فیروز من باشند قلعه ترکند و نولکن را از اشقیای ضلالت پیوند گرفتند - الحمد لله کارهای آن نور الابصار روز به منزاوار تحسین و آفرین بسیار است و شمشیر خان شما هم مدبر در تنبیه کار خوب از آدم خوب می آید - ترکن را بشمشیر گذرانیدم موسوم کردیم - یکی را گرفتن و دیگری را دعوی کردن خاصه حرص بیت المال عالمگیریست - بیت - کاسه چشم حریصان پر نشد الا بخاک تا صدف قانع نشد پر دُر نشد - رقعه ۸۳ - فرزند زاده بهادر - دلجوئی لشکریان جزو اعظم فیروزیست - آن سعادت نهاد عالی نژاد بر وفق ارشاد سراسر رشاد جد و جهد اتم در تمشیت این مهم مصروف دارند که در قلمرو هندوستان این پارچه نان عطیه کریمه حضرت صاحبقران عرش آشیانست - هرچه بمیامن تفضلات مفضل بیهمال بران ایجاد و ایزاد توان نمود شاه نامه نویسان خوش تحریر تفاصیل آن در سلک ارقام خواهند کشید و بر صفحه اوراق روزگار ابدالآباد یادگار خواهد ماند - فردا گر بسیر چمن میروی قدم بردار - که همچو رنگ حنا میرود بهار از دست - رقعه ۸۴ - فرزند زاده بهادر - محله همراهان خود که همان فیروز جنگ نموده زیاده از ضابطه منصب و تنخواه او بنظر آمد - از توپ رهکله و بان صرام حقی و جزائر دگهرنال و شترنال و کجنال و سواران با یراق و اسپان فیلان با برگستوانهای براق و دیگر

ا استفتا حال ۲ دلجوئی ۳ زیاده ۴ بغیبت ۵ یعنی اگر ۶ مریض الظاهر و الباطن ۷ یعنی تیمور ۸ بیهمال ۹ ارقام ۱۰ مفصل کنند ۱۱ بیهمال یعنی بیهمال ۱۲ باقی ۱۳ ارقام ۱۴ بفتح یا در ترکی بمعنی سلاح ۱۲

م جنگ پوش و اسپ را نیز پوشانند ۱۲ ب ۱۲

Marfat.com

نوازش طمطراق آن قدر که باید بلکه نباید ملاحظه شد چنانچه اکثری ازان بسرکار والا در آمد شما که مصنف
اوی یابید چرا زرها ضایع میکنید و بی مصرف صرف مینمائید آنچه درکار بود ساختنش ضرورست و
دیگر همه خودسازیست. رقعه ۸۵. فرزندزاده بهادر عرضداشت بعینه از نظر گذشت ازدو حال خالی
نیست ما را بمالوه یا اکبرآباد باید رفت و شما در دکن باشید یا خلاف آن هر دو شق آنچه اصوب باشد بنگارید
رقعه ۸۶. فرزندزاده بهادر. آن نورالابصار در اکثر عرضداشت مینویسد که باقبال ابد اتصال
این بقعه نهاد شوارست تا با بد چه رسد. همگی بیامن افضال بیهمال ایزد متعال نوشته باشند که
خلق الانسان ضعیفا واقع شده. بیت. از خداوان خلاف دشمن و دوست + که دل هر دو در تصرف
اوست. رقعه ۸۷. بنام محمد عظیم الدین پسر محمد معظم شاه عالم بهادر. فرزندزاده حافظ قرآن عظیم و قدیم
بعضی کارهای ملکی در پیش ست و شوق دیدن آن نورچشم از حد بیش. باید که نظر بر کارهای سرکار والا و
شوق ما کرده بمجرد صدور فرمان مرشد قلیخان را به نیابت در انجا گذاشته خود با فیلخانه و خزانه پادشاهی
روانه حضور بیحضور شوید بل اگر پیش از رسیدن فرمان کوچ کنید اقرب باطاعت ست. رقعه ۸۸
فرزندزاده عظیم همچو من غافل از خدای کریم ظلم بر خلق که ودیعت خالقست خوب نیست خاصة ابنای
ملوک را ارتکاب آن بسیار بد. مسائل حق الموت حق والبعث حق والصراط حق والجزا حق
بالسر والخفی + همواره منظور نظر باید داشت. و هر ساعت خود را از رفتنیها باید شمرد. تا نونهال
مراد از خاک انتظار خیزد و گلهای متمنیات از صرصر آه مظلومان نریزد. این سودای خاص از کجا
آموختید. نه جا شما دارد و نه پدر شما بهتر آنست که دماغ ازین سودا پردازید. تا خود شما را بهتر از دیگران

میدانستیم و شدنی می انگاشتیم مصرعه خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم - رقعه ۸۹ - فرزندزاده
عظیم القدر البشان که در باب تنخواه پرگنه شنکرپور بجاگیر شاه عالیجاه معروض داشته اند معلوم نشد که این
قسم خیرخواهی از چه راه بخاطر گذشته - اگر شاه عالیجاه استدعای این مطلب از آن فرزندزاده کرده اند
مضایقه ندارد والا از سر چنین خیالهای خام درگذرند که بر اخلاص و دوستی نمی افزاید بل آشوب پندار
و غرور را شاید - رقعه ۹۰ - فرزندزاده عظیم - اگرچه احداث تاری محال سرے بدر دسر
زر اندوزی دارد لیکن معنے این محال مفهوم نمیشود که کدام مفتی مفت خور فتوی داده این قسم
اصلاح اندیشان خانه مان برانداز را دشمن جانی و مالی و بدخواه حالی و مآلی دانند - و شکر نعمت حق سبحانه تعالی
بجا آرند که سه صوبه زرخیز و زرریز و همه چیز ارزان فراوان عطا کرده - رعیت پروری را سرمایه دولت
دنیوی و اخروی شمارند - رقعه ۹۱ - بنام امیر الامرا شایسته خان صوبه دار اکبرآباد - یار وفادار خجسته اطوار
ما در حفظ ایزد متعال بوده مشتاق دانند - روز پنجشنبه که سه شنبه بستم ربیع الاول حالت شجاع هزیمت روزے
با لشکر ظفر اثر که در رکاب نصرت نصاب این نیاز مند تقریب حضرت عزا اسمه بود مقابله نموده هزار کار
ناهنجار در کنار تمام او بار خویش دیده [illegible] آن که بر آید [illegible] آیا تفصیل
این فتح بزرگ بعد ازین نوشته خواهد شد - جسونت سنگه نامرد [illegible] جنگ دیشب نزدیک [illegible] آماده منزل کردیم
گریخته بطرف اکبرآباد ظاهرا بوطن خود [illegible] الدنیا والآخرة [illegible] هو الخسران المبین - باید که آن عمده خلافت
بمجرد اطلاع بر مضمون این منشور والا لوازم [illegible] ورود شادمانی بتقدیم رسانیده بادای شکر منعم حقیقی
قیام نماید - و بضبط آن صوبه متعلقه او قرار واقع پردازد - باشغال فرزند [illegible] سلطان بهادر
را بتعاقب آن ناحق شناس تعیین فرمودیم - و باصفهر [illegible] بالکبرآبادی [illegible] رقعه ۹۲ - بنام عمده ملک

مدار المهام اسد خان حسب العرض آن فدوی خدمت بخشی گری دوم بصدر الدین محمد خان صفوی مقرر
شده. حالا او را باید طلبید و برین عطیه آگهی بخشید. و تا آمدن او آن مزاجدان را ازین فقیر هم خبر باید
گرفت که محرران بشوم طبعی مجال تلبیس نیابند. و اهل مطلب نیز از انسداد کار تصدیع نکشند. **رباعی** هر کس
بضمیر خود صفا خواهد داد، آئینه خویش را جلا خواهد داد، هر جا که شکسته بود دستش گیر، بشنو که همین کلمه صدا خواهد داد
آن فدوی بخان جهان بهادر بنویسد که سوداگران اسپان و غیره استغاثه مینمایند. و خبر صحیح ست اَلظُّلْمُ ظُلُمَاتٌ
یَوْمَ الْقِیَامَةِ. از چه رو منظور نداشت. و یاد موت که قریب تر از شهرگ اوست چرا گذاشت از سخط الهی و غضب
پادشاهی بترسد و آنها را رضامند کند. **بیت** حلم حق با تو مواسا ها کند. چونکه از حد بگذرد رسوا کند.
در خانه خود دیوان کرده می نشیند. **مصرعه** چه گوی نمانده و این خوان من. آن فدوی از نصرت جنگ
پرسیده بطلب که نگین زمرد با و مرحمت میشود. لیکن بتمام خطاب وفا نمیکند. اگر بگوید نصرت جنگ فقط
کنده و منقر کرده عنایت کنیم. **فرد** دانی که برنگین سلیمان چه نقش بود خطی بزر نوشته که این نیز بگذرد. فقیر یک
امروز روح الله خان آورده بود دیدیم بطور اصلاف نه بشیوه اسلاف. بر چنین کس پند میان عبد اللطیف
قدس سره الشریف بیاد آمد که روزی با این عاصی فرمودند شما فقرا را نمیدیده باشید گفتیم ما دنیاداران
غرق عصیان اگر لحظه هم بدیدن فقرای صاحب کمال مشغول بحق نشویم حال ما چه باشد و بکجا رسد گفتند نهی بری
آنست که درویشان حال بر روش بزرگان ماضی نمانده اند. چون ایشان را ببینید بد باطن نشوید.
و این خوب نیست نعوذ بالله منه. آن فدوی با آنعزیز بگوید که حکم شده است استغاثه لوجه الله تعالی
العظیم و امتثالاً کرتبته الکریم هر جا که باشد اختیار دارد و بعد ازین ما را و خود را از ملاقات نیازارد

ل ۱ جای جوانان نمیدن ۱۲ ل ۲ در آنجا نخشن و نهان داشتن ۱۲ ل ۳ حاصل ای رباعی ۱۲ ل ۴ کرد و بعد از کی ۱۲ ل ۵ آنکه کار خود هم کی بیکند و نفع خود کی بیچاره کند ۱۲ ل ۶ آنکه کار خود هم کی بیکند و نفع خود کی بیچاره کند ۱۲ ل ۷ آن جوان کی هم دو بجو کی آزاد و اج کم دو فهمیده ۱۲ ل ۸ ای جواب طلب ۱۲ ل ۹ ای کم خطاب هم در جنگ ۱۲ ل ۱۰ از نقش نگین سلیمان با وصف ۱۲ ل ۱۱ آنکه سلیمان با وصف ۱۲ ل ۱۲ حاصل کردن ۱۲ ل ۱۳ بیان دو لفظ راضی شود بیا ۱۲ ل ۱۴ ماه بیگم ۱۲ ل ۱۵ زیارت ۱۲ ل ۱۶ بزرگان ۱۲ ل ۱۷ بیان ۱۲ ل ۱۸ بیان ۱۲ ل ۱۹ بیان ۱۲ ل ۲۰ بیان ۱۲ ل ۲۱ بیان ۱۲ ل ۲۲ بیان ۱۲ ل ۲۳ بیان ۱۲ ل ۲۴ بیان ۱۲ ل ۲۵ بیان ۱۲ ل ۲۶ بیان ۱۲ ل

وظیفه آنچه مقرر شده خواهد رسید۔ **رقعه ۹۳**۔ آن فدوی معلوم نماید این عاصی که استعفاء این کار کرده بود
از مطالعه روایات محکم حاکم شرع استغفار نموده چون با خود خوب سنجید حیله سازی و کار پردازی
نفس امّاره بود۔ والّا آرزو را کسی نمیتواند بند کرد۔ **فرد**۔ نفس از زنجیرهاست این کی مرده است
از غم نی آتش افسرده است۔ الحمد لله که از دار مکر او نجات یافتم تبا۔ نقصان راضی بودن از
نفس است آن فدوی با خلاص از فقرای کراست اختصاص دعای خیر بنده و عافیت دهانی از
نفس بکنند۔ خود هم سید صالح و کریم النفس است آن فدوی عزیز جویای غالب بمد نجاتش دارد اللهم احشرنی مسکینا
وامتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین آمین آمین آمین۔ **رقعه ۹۴**۔ حسب الالتماس آن
فدوی که عتیق الله خان بحال شده در شرط بسیار است اول آنکه جمع بکند هر سال زیاده کند
دوم آنکه راحدی ظلم نرسد دست ویران نگردد۔ سوم حدود فوجداری خود چنان از قطاع الطریق
خالی و ایمن پرسازد که مسافرین و متردین و تاجر و بیوپاری بلا وسواس آمد و رفت کنند۔ اگر این
مراتب قبول کند و بعمل آوردنی باشد بسند بدهد والّا لا۔ خلیفه ثانی امیر المومنین عمر رضی الله عنه در
خلافت خود هر کرا امیر ناحیه میکردند عهدنامه چند چیز از و میگرفتند یکی آنکه حاجب بر در نگاه دارد تا
مردم بی تکلف احتیاج خود با او رفع توانند نمود دوم آنکه اوقات خود مصروف بکار خدا و خلق خدا دارد
سوم آنکه مرکوب اختیار نکند۔ چهارم پوشش برای خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد و کسب کرده از
وجه حلال قوت خود نماید احیانا اگر ناهمگی یا عارضه تواند بمشورت سوم آن از یکدیگر تا سه روز
بگیرد زیاده ازین جائز ندارد۔ پنجم تحت مقرر شده بعدل دارد و تجاوز نکند مقتضای رعایت قبیله داری
و آشنائی منظور نکند۔ دیگر هم شرط بسیار در کتب تواریخ و سیر موجود است اگر پیروی ایشان نمایند بایدکه بعد رضا

خود بکوشیم اللّٰهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی اهل التکریم. رقعه ۹۵. آن ذی منعم خان وکیل شاه عالم
که دیوانی سرکار ایشان نیز یافته امروز برای رخصت بیارد تا از داعیهٔ ناصواب اکبر ابتر که بامید امداد
ایرانی غول بیابانی در هرات قریب قتلها مقیم شده باشاره والی آنجا بطرفی نمیرود و انتظار تصفیه نامرضیه
میکشد فرموده آید نظم. نرفت از دلم قول آن کاسه گر که میگفت با کاسهٔ پرخطر. ندانم که سنگ
سپهر قضا ترا بشکند پیشتر یا مرا + تا پیرش غیر از یک پسر خود را گذاشتن در کابل با فوج بزرگ محمد معز الدین
بهادر را داشتن. در ملتان با سامان سترگ تا انفصال مقدمه یعنی رفتن این فانی راضی بودن بصلح و تقسیم
ملک نیست بطریق وصایا گفته میشود که بسیار نامداران صاحب داعیه که با فروختن نامرهٔ قتال دولت را بحسرت
گذاشته و عمر بتلخی بسر برده جان بندامت داده اند یکی از انجمله دارا شکوه بودند + اگر نصایح اعلی حضرت می
شنید چرا روز بامید. وحق بطرف او هم بود اما غرض آدمی را نمیگذارد. که دمی چند با سایش
برآرد اللّٰهم اصلح امة محمد وارحم امة محمد صلی الله علیه وآله فی الاول والاخر والسلام. رقعه ۹۶.
فرد فرستاده امجد خان متضمن بی اعتدالیهای ذات سهای امیر الامرا و پسر محمد ظفر بخش پیش آن فرستاده شد
محمد یار خان همچو من از خدا غافل حسب الحکم در باب قید نمودن مفسدان دار الخلافه و آینده تغافل نکردن
در چنین امور ضروری دنیوی که فی الحقیقت دینی ست بر نگارد. و فرمان هم میفرستم اگرچه در کار نیست فرد
چشمی داری و عالمی در نظرست. دیگر چه معلم و کتابت باید. از نوشته عزیزی ظاهر شد که محمد اعظم کسان
خود را در شاهراه بطریق ڈاک چوکی نشانده چه معنی دارد + با آنکه افراد وقایع پیش او میرسد. عجب این مقدمه
بغرض ما نرسانید. شاید دماغ یاری نداده باشد اگر در کارها رسائی نیست چرا در مقدمات پادشاهی که نمونه

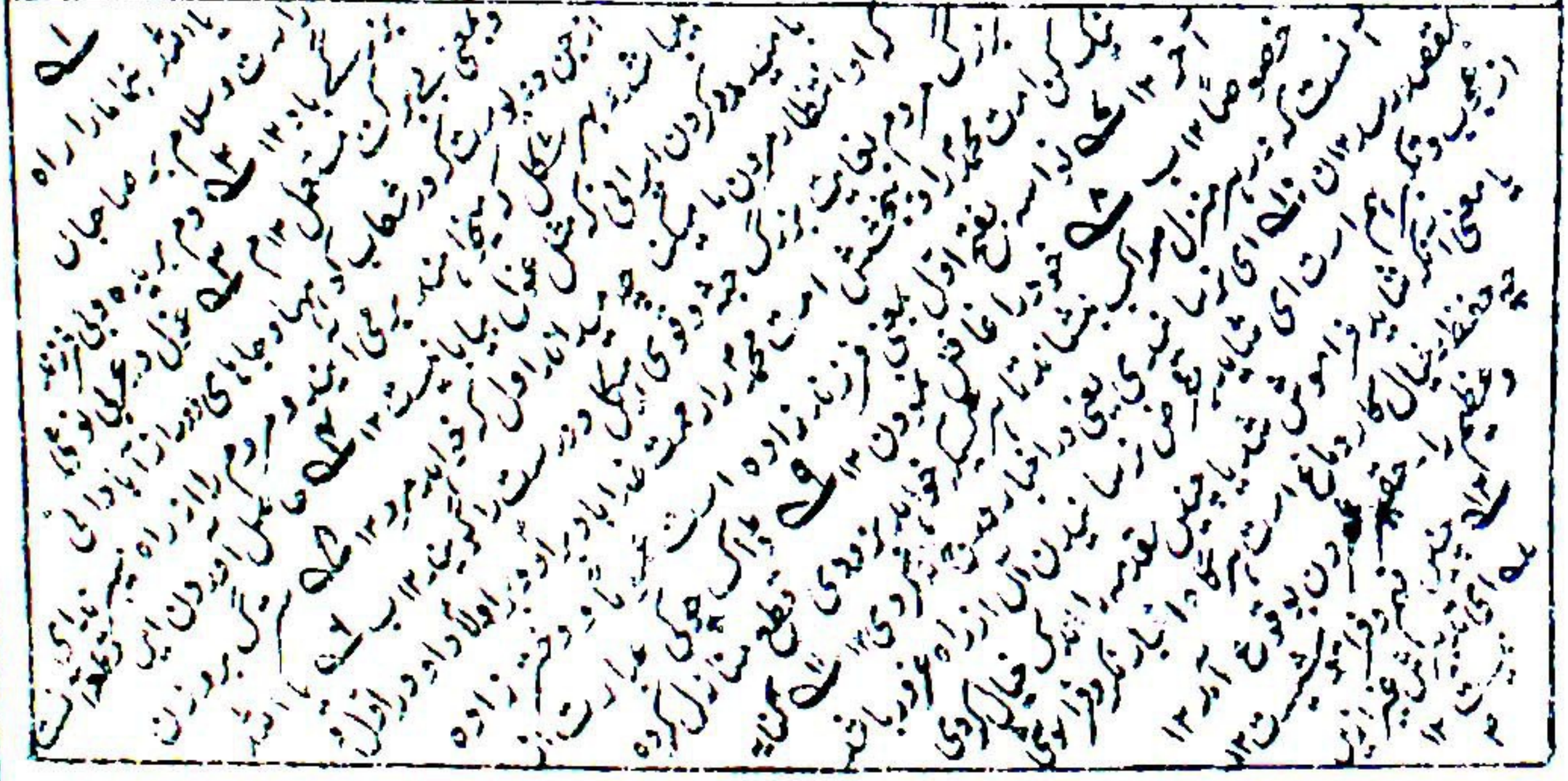

Marfat.com

معاملات درگاه الهیست دمتی آید - باو بنویسد کہ این بدعت خانگی را کہ در راہ چیدہ است بردارد
والا برداشتہ خواہد شد استغفر اللہ ربی من کل ذنب واتوب الیہ - بیت - بس کنیم وزیر کال را
این بسست + باتنگ زد کردیم اگر در دہ کسست - انگشتری نگین زمرد کہ شب برای قلیچ خان
علیحدہ شد سادہ است اکنون چنین بخاطر میرسد کہ خطاب او چین قلیچ خان ست بدار و نعمہ جواہر خانہ
بگوید کہ مہر کن طلبیدہ تمام خطاب او کندہ بخان مذکور رساند - رقعہ ۹۷ خطیکہ
روح اللہ خان بآن فدوی فرستادہ بود باطوار بمطالعہ در آمد الامور تشفی نشد نقشہ بطرق
نوشتہ خود بفرستد - واستدعائی بحالی کی عبد اللہ خان کردہ بی آنکہ کاری از و بظہور آید پذیرائی
چہ حساب دارد - لیکن چون خان مذکور بہ سرکار ست عرض او مقبول نشد انی اللہ یرزق من یشاء
بغیر حساب ہ حالا از و کار دست بستہ بگیر و تا این رعایت گرانی نکند و کاریکہ برای راو دلیپ درخواست
کردہ اگر پیش از رسیدن او راو این قلعچہ را میگرفت و علاوہ آن چنین رعایت جا داشت حالا کہ
خود رسید - راو دلیپ راجہ رنہ باند مگر بخاطر او یا لفضل محض - رقعہ ۹۸ - میر خان امسال والا نذر
بدیر فرستاد چنانکہ اکثر چیزہا ضائع بر آمدہ - بنویسد کہ زود زود ارسال میداشتہ باشد اگرچہ درکار
غرور - حرص قانع نیست بیدل ورنہ اسباب معاش ہمانجا ما در کار داریم اگر ہی در کار نیست - رقعہ ۹۹
آن فدوی را عزا ہا آنکہ میر خان درگذشت اگرچہ ما را ہم باید گذشت - مصرعہ - تا نقش باقیست راہ
زندگی ہموار نیست - آن فدوی بدیوان دار السلطنت لاہور کہ برادر او ست بنویسد کہ اموال آن
مبرور بجا و کہ تمام کہ نقیر و قطمیر و دامی و درمی بلکہ پرکاہی فرو گذاشت نشود ضبط نمایند و از خوارج

نیز بتقید هرچه تمام تر خبر گرفته و از تبعه و لحقه بامت و بهم استفسار کرده هرجا هرچه یابد در قید خود آرد
که این حق عبادست به شخصی که خلیفه وقت بصلاح یا فساد رعایتی افزون از حد شرع نماید حق
مومنین پامال کرده باشد. در ایام حیات او برای پاس خاطرش این معصیت بر خود گرفته بودیم. اکنون
چرا باز نگیریم. **بیت** گفتگو بسیار شد خامش شدم ۴ مسئله بسیار گفتم دم زدم. **رقعه ۱۰۰** محمد خان
را صدی اضافه مرحمت شده. آن فدوی بخشی الملک حکم رساند که در دیوان تسلیمات بگذاند و
مخلص خان در باب عمارت دیوان بناظم خواهد نوشت و مکرم خان را هرچه کرد نیست خواهد کرد. **رقعه ۱۰۱**
سرپیچ یمنی به پسر محمد امین خان زادیم. بصاحب جمع جواهرخانه حکم رساند که دو سه تا القیمت
مناسب آخر روز بنظر بگذارند اگرچه ضابطه نیست سرپیچ بشخصیکه از چهار هزاری منصب کم
داشته باشد عنایت شود اما چون طفلست برای دل خوشی او چنین عطا مضایقه ندارد. اعلیحضرت
هم به پسر صادق خان بخشی بخشیده بودند وقتیکه این تمیز رسیده در رگ شاه از بستن آن
نهی فرمودند. **رقعه ۱۰۲** سرپیچ فدوی درگاه حسن علی خان با فرزندان ده تحمد عزالدین بهادر
برهنه زدگی نمود و بی اجازت برخاسته آمد. چنانچه شاهزاده گله او نوشته کمی منصب باید کرد و
جاگیر ضبط نمود تا دیگران را عبرت شود. **بیت** کن تحمل بسیار مرد را بی قدر. کمان را تن بکشیدن
دیدگیاده شود. اعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا. **رقعه ۱۰۳** نشانی که فرزند
ارجمند آن فدوی اخلاص بنا نوشته بودند بمطالعه درآمد. برای تمنی جائیکه اخته که
بسیار دوست میدارند اگر دو الله محال تجویز باید کرد و جسد انسان چیزی که ایشان
نوشته. **رقعه ۱۰۴** آن فدوی بخاطر خود بسنجد که رخصت فتح شد خان بکابل نماید
که خوب نباشد اول اینکه صاحب الوس است دوم جگری نیز دارد. سوم مغلوب المنصب
و زیاده گو. باز پیچ اوش خان همراه داده بودیم با آنان مذکور همه سلوک میکرد که گویا

او متعینه[1] او بیت با وجود آدمیت و مدارات او و کم منصبی و جمعیت خود تا کی حضور در باب اطاعت
باخان مسطور چنان حرفهای تلخ و تند میگفت که او پیش مردم خجل و سبک[2] میشد چنین کس که سه هزاری
شده و خطاب بهادری یافته بجای دور دست رود یا مثل شاه تهماسپ[3] و باخبر و هوشیار باش نیز باید دید
که چه خواهد کرد اگر خاطر آن مخلص ازین مراتب جمع باشد چه مضایقه و الا بدون او در رکاب اولیست
رقعه ۱۰۵ - فدوی باخلاص - زبانی محمد اخلاص عنایت الله خان عرض نمود که مهین پور خلافت
مقرر و منت رو طلب سپاه بسیار شده - جائیکه اینقدر مناصب نامناسب مواجب بیمواجب بدون ملاحظه
لیاقت مردم مقرر شود و این همه انعامات و رعایات بیجا بظهور رسد چرا نباشد حافظ قرآن و
فاضل بیقران و لا تبذر تبذیر اهم یاد ندارند و تفسیر این گاهی سهواً هم نمیخوانند - بیت چشم بازو گوش
باز و این ذکا + خیره ام در چشم بندی خدا - دیوان هم مجهول است و کشمیر وطن فکری باید کرد و دیوانی
تجویز نمود اسلم خان باز نیست - رقعه ۱۰۶ - فدوی باخلاص - شب ابوالوفا عرض کرد که اسباب جانماز خانه
مستعمل و فرسوده شد دیگر کارخانجات طیار باشد و همین کارخانه طیار داشتنی مناسب شود از مسلمانی بعید
بخانسامان زود حکم رساند که هرچه در کار باشد باظهار داروغه سرانجام نماید مصرعه - حیف صد حیف
که ما دیر خبردار شدیم - رقعه ۱۰۷ - فقیر شبینه بهره از علم ندارد و زاهد خشک معلوم میشود شاید که این هم
بریا باشد - و اکثر اقوال و افعال او که یکی از انها رد فتوحست خلاف شرع بود - خلیفه وقت امین بیت المال
ست هرچه بکسی بدهد بر و حلالست - و اگر از محصول چنده که بفتوای علمای ملت مشورت امرای شریک
ملت دولت برای خود اختیار نموده و آنرا صرف خاص قرار داده باشد مروت کند نیز حلال خاصه درویش

[1] ای تعدد اسامی او بیت ۱۲ [2] بیک نغمه اول و ضم دوم نقیض سنگین یعنی بیوقار ۱۲ [3] و اسم ترکی بمعنی ... ۱۲ [4] پریشان کردن زبان ... ۱۲ [5] ای با ... بازست و گوش هم و این چشم بندی خاطر ست ۱۲ [6] چشم بندی خاطر معلوم نیست یا ... [7] ای با ... [8] یعنی خالص ۱۲ [9] طیار در لغت بمعنی پرنده ۱۵ ست و بمعنی آماده و مهیا و استعداد ... [10] ای با ... [11] ای با ... [12] ای با ... [13] ای با ... [14] ای با ... [15] ای با ... [16] ای با ... [17] ای با ... [18] ای با ... [19] ای با ... [20] ای با ... [21] ای با ... [22] ای با ... [23] ای با ... [24] ای با ... [25] ای با ... [26] ای با ... [27] ای با ... [28] ای با ... [29] ای با ... [30] ای با ... [31] ای با ... [32] ای با ... [33] ای با ... [34] ای با ... [35] ای با ... [36] ای با ... [37] ای با ... [38] ای با ... [39] ای با ... [40] ای با ... [41] ای با ... [42] ای با ... [43] ای با ... [44] ای با ... [45] ای با ... [46] ای با ... [47] ای با ... [48] ای با ... [49] ای با ... [50] ای با ... [51] ای با ... [52] ای با ... [53] ای با ... [54] ای با ... [55] ای با ... [56] ای با ... [57] ای با ... [58] ای با ... [59] ای با ... [60] ای با ... [61] ای با ... [62] ای با ... [63] ای با ... [64] ای با ... [65] ای با ... [66] ای با ... [67] ای با ... [68] ای با ... [69] ای با ... [70] ای با ... [71] ای با ... [72] ای با ... [73] ای با ... [74] ای با ... [75] ای با ... [76] ای با ... [77] ای با ... [78] ای با ... [79] ای با ... [80] ای با ... [81] ای با ... [82] ای با ... [83] ای با ... [84] ای با ... [85] ای با ... [86] ای با ... [87] ای با ... [88] ای با ... [89] ای با ... [90] ای با ... [91] ای با ... [92] ای با ... [93] ای با ... [94] ای با ... [95] ای با ... [96] ای با ... [97] ای با ... [98] ای با ... [99] ای با ... [100] ای با ... [101] ای با ... [102] ای با ... [103] ای با ... [104] ای با ... [105] ای با ... [106] ای با ... [107] ای با ... [108] ای با ... [109] ای با ... [110] ای با ... [111] ای با ... [112] ای با ... [113] ای با ... [114] ای با ... [115] ای با ... [116] ای با ... [117] ای با ... [118] ای با ... [119] ای با ... [120] ای با ... [121] ای با ... [122] ای با ... [123] ای با ... [124] ای با ... [125] ای با ... [126] ای با ... [127] ای با ... [128] ای با ... [129] ای با ... [130] ای با ... [131] ای با ... [132] ای با ... [133] ای با ... [134] ای با ... [135] ای با ... [136] ای با ... [137] ای با ... [138] ای با ... [139] ای با ... [140] ای با ... [141] ای با ... [142] ای با ... [143] ای با ... [144] ای با ... [145] ای با ... [146] ای با ... [147] ای با ... [148] ای با ... [149] ای با ... [150] ای با ... [151] ای با ... [152] ای با ... [153] ای با ... [154] ای با ... [155] ای با ... [156] ای با ... [157] ای با ... [158] ای با ... [159] ای با ... [160] ای با ... [161] ای با ... [162] ای با ... [163] ای با ... [164] ای با ... [165] ای با ... [166] ای با ... [167] ای با ... [168] ای با ... [169] ای با ... [170] ای با ... [171] ای با ... [172] ای با ... [173] ای با ... [174] ای با ... [175] ای با ... [176] ای با ... [177] ای با ... [178] ای با ... [179] ای با ... [180] ای با ... [181] ای با ... [182] ای با ... [183] ای با ... [184] ای با ... [185] ای با ... [186] ای با ... [187] ای با ... [188] ای با ... [189] ای با ... [190] ای با ... [191] ای با ... [192] ای با ... [193] ای با ... [194] ای با ... [195] ای با ... [196] ای با ... [197] ای با ... [198] ای با ... [199] ای با ... [200] ای با ... [201] ای با ... [202] ای با ... [203] ای با ... [204] ای با ... [205] ای با ... [206] ای با ... [207] ای با ... [208] ای با ... [209] ای با ... [210] ای با ... [211] ای با ... [212] ای با ... [213] ای با ... [214] ای با ... [215] ای با ... [216] ای با ... [217] ای با ... [218] ای با ... [219] ای با ... [220] ای با ... [221] ای با ... [222] ای با ... [223] ای با ... [224] ای با ... [225] ای با ... [226] ای با ... [227] ای با ... [228] ای با ... [229] ای با ... [230] ای با ... [231] ای با ... [232] ای با ... [233] ای با ... [234] ای با ... [235] ای با ... [236] ای با ... [237] ای با ... [238] ای با ... [239] ای با ... [240] ای با ... [241] ای با ... [242] ای با ... [243] ای با ... [244] ای با ... [245] ای با ... [246] ای با ... [247] ای با ... [248] ای با ... [249] ای با ... [250] ای با ... [251] ای با ... [252] ای با ... [253] ای با ... [254] ای با ... [255] ای با ... [256] ای با ... [257] ای با ... [258] ای با ... [259] ای با ... [260] ای با ... [261] ای با ... [262] ای با ... [263] ای با ... [264] ای با ... [265] ای با ... [266] ای با ... [267] ای با ... [268] ای با ... [269] ای با ... [270] ای با ... [271] ای با ... [272] ای با ... [273] ای با ... [274] ای با ... [275] ای با ... [276] ای با ... [277] ای با ... [278] ای با ... [279] ای با ... [280] ای با ... [281] ای با ... [282] ای با ... [283] ای با ... [284] ای با ... [285] ای با ... [286] ای با ... [287] ای با ... [288] ای با ... [289] ای با ... [290] ای با ... [291] ای با ... [292] ای با ... [293] ای با ... [294] ای با ... [295] ای با ... [296] ای با ... [297] ای با ... [298] ای با ... [299] ای با ... [300] ای با ... [301] ای با ... [302] ای با ... [303] ای با ... [304] ای با ... [305] ای با ... [306] ای با ... [307] ای با ... [308] ای با ... [309] ای با ... [310] ای با ... [311] ای با ... [312] ای با ... [313] ای با ... [314] ای با ... [315] ای با ... [316] ای با ... [317] ای با ... [318] ای با ... [319] ای با ... [320] ای با ... [321] ای با ... [322] ای با ... [323] ای با ... [324] ای با ... [325] ای با ... [326] ای با ... [327] ای با ... [328] ای با ... [329] ای با ... [330] ای با ... [331] ای با ... [332] ای با ... [333] ای با ... [334] ای با ... [335] ای با ... [336] ای با ... [337] ای با ... [338] ای با ... [339] ای با ... [340] ای با ... [341] ای با ... [342] ای با ... [343] ای با ... [344] ای با ... [345] ای با ... [346] ای با ... [347] ای با ... [348] ای با ... [349] ای با ... [350] ای با ... [351] ای با ... [352] ای با ... [353] ای با ... [354] ای با ... [355] ای با ... [356] ای با ... [357] ای با ... [358] ای با ... [359] ای با ... [360] ای با ... [361] ای با ... [362] ای با ... [363] ای با ... [364] ای با ... [365] ای با ... [366] ای با ... [367] ای با ... [368] ای با ... [369] ای با ... [370] ای با ... [371] ای با ... [372] ای با ... [373] ای با ... [374] ای با ... [375] ای با ... [376] ای با ... [377] ای با ... [378] ای با ... [379] ای با ... [380] ای با ... [381] ای با ... [382] ای با ... [383] ای با ... [384] ای با ... [385] ای با ... [386] ای با ... [387] ای با ... [388] ای با ... [389] ای با ... [390] ای با ... [391] ای با ... [392] ای با ... [393] ای با ... [394] ای با ... [395] ای با ... [396] ای با ... [397] ای با ... [398] ای با ... [399] ای با ... [400] ای با ... [401] ای با ... [402] ای با ... [403] ای با ... [404] ای با ... [405] ای با ... [406] ای با ... [407] ای با ... [408] ای با ... [409] ای با ... [410] ای با ... [411] ای با ... [412] ای با ... [413] ای با ... [414] ای با ... [415] ای با ... [416] ای با ... [417] ای با ... [418] ای با ... [419] ای با ... [420] ای با ... [421] ای با ... [422] ای با ... [423] ای با ... [424] ای با ... [425] ای با ... [426] ای با ... [427] ای با ... [428] ای با ... [429] ای با ... [430] ای با ... [431] ای با ... [432] ای با ... [433] ای با ... [434] ای با ... [435] ای با ... [436] ای با ... [437] ای با ... [438] ای با ... [439] ای با ... [440] ای با ... [441] ای با ... [442] ای با ... [443] ای با ... [444] ای با ... [445] ای با ... [446] ای با ... [447] ای با ... [448] ای با ... [449] ای با ... [450] ای با ... [451] ای با ... [452] ای با ... [453] ای با ... [454] ای با ... [455] ای با ... [456] ای با ... [457] ای با ... [458] ای با ... [459] ای با ... [460] ای با ... [461] ای با ... [462] ای با ... [463] ای با ... [464] ای با ... [465] ای با ... [466] ای با ... [467] ای با ... [468] ای با ... [469] ای با ... [470] ای با ... [471] ای با ... [472] ای با ... [473] ای با ... [474] ای با ... [475] ای با ... [476] ای با ... [477] ای با ... [478] ای با ... [479] ای با ... [480] ای با ... [481] ای با ... [482] ای با ... [483] ای با ... [484] ای با ... [485] ای با ... [486] ای با ... [487] ای با ... [488] ای با ... [489] ای با ... [490] ای با ... [491] ای با ... [492] ای با ... [493] ای با ... [494] ای با ... [495] ای با ... [496] ای با ... [497] ای با ... [498] ای با ... [499] ای با ... [500] ای با ... [501] ای با ... [502] ای با ... [503] ای با ... [504] ای با ... [505] ای با ... [506] ای با ... [507] ای با ... [508] ای با ... [509] ای با ... [510] ای با ... [511] ای با ... [512] ای با ... [513] ای با ... [514] ای با ... [515] ای با ... [516] ای با ... [517] ای با ... [518] ای با ... [519] ای با ... [520] ای با ... [521] ای با ... [522] ای با ... [523] ای با ... [524] ای با ... [525] ای با ... [526] ای با ... [527] ای با ... [528] ای با ... [529] ای با ... [530] ای با ... [531] ای با ... [532] ای با ... [533] ای با ... [534] ای با ... [535] ای با ... [536] ای با ... [537] ای با ... [538] ای با ... [539] ای با ... [540] ای با ... [541] ای با ... [542] ای با ... [543] ای با ... [544] ای با ... [545] ای با ... [546] ای با ... [547] ای با ... [548] ای با ... [549] ای با ... [550] ای با ... [551] ای با ... [552] ای با ... [553] ای با ... [554] ای با ... [555] ای با ... [556] ای با ... [557] ای با ... [558] ای با ... [559] ای با ... [560] ای با ... [561] ای با ... [562] ای با ... [563] ای با ... [564] ای با ... [565] ای با ... [566] ای با ... [567] ای با ... [568] ای با ... [569] ای با ... [570] ای با ... [571] ای با ... [572] ای با ... [573] ای با ... [574] ای با ... [575] ای با ... [576] ای با ... [577] ای با ... [578] ای با ... [579] ای با ... [580] ای با ... [581] ای با ... [582] ای با ... [583] ای با ... [584] ای با ... [585] ای با ... [586] ای با ... [587] ای با ... [588] ای با ... [589] ای با ... [590] ای با ... [591] ای با ... [592] ای با ... [593] ای با ... [594] ای با ... [595] ای با ... [596] ای با ... [597] ای با ... [598] ای با ... [599] ای با ... [600] ای با ... [601] ای با ... [602] ای با ... [603] ای با ... [604] ای با ... [605] ای با ... [606] ای با ... [607] ای با ... [608] ای با ... [609] ای با ... [610] ای با ... [611] ای با ... [612] ای با ... [613] ای با ... [614] ای با ... [615] ای با ... [616] ای با ... [617] ای با ... [618] ای با ... [619] ای با ... [620] ای با ... [621] ای با ... [622] ای با ... [623] ای با ... [624] ای با ... [625] ای با ... [626] ای با ... [627] ای با ... [628] ای با ... [629] ای با ... [630] ای با ... [631] ای با ... [632] ای با ... [633] ای با ... [634] ای با ... [635] ای با ... [636] ای با ... [637] ای با ... [638] ای با ... [639] ای با ... [640] ای با ... [641] ای با ... [642] ای با ... [643] ای با ... [644] ای با ... [645] ای با ... [646] ای با ... [647] ای با ... [648] ای با ... [649] ای با ... [650] ای با ... [651] ای با ... [652] ای با ... [653] ای با ... [654] ای با ... [655] ای با ... [656] ای با ... [657] ای با ... [658] ای با ... [659] ای با ... [660] ای با ... [661] ای با ... [662] ای با ... [663] ای با ... [664] ای با ... [665] ای با ... [666] ای با ... [667] ای با ... [668] ای با ... [669] ای با ... [670] ای با ... [671] ای با ... [672] ای با ... [673] ای با ... [674] ای با ... [675] ای با ... [676] ای با ... [677] ای با ... [678] ای با ... [679] ای با ... [680] ای با ... [681] ای با ... [682] ای با ... [683] ای با ... [684] ای با ... [685] ای با ... [686] ای با ... [687] ای با ... [688] ای با ... [689] ای با ... [690] ای با ... [691] ای با ... [692] ای با ... [693] ای با ... [694] ای با ... [695] ای با ... [696] ای با ... [697] ای با ... [698] ای با ... [699] ای با ... [700] ای با ... [701] ای با ... [702] ای با ... [703] ای با ... [704] ای با ... [705] ای با ... [706] ای با ... [707] ای با ... [708] ای با ... [709] ای با ... [710] ای با ... [711] ای با ... [712] ای با ... [713] ای با ... [714] ای با ... [715] ای با ... [716] ای با ... [717] ای با ... [718] ای با ... [719] ای با ... [720] ای با ... [721] ای با ... [722] ای با ... [723] ای با ... [724] ای با ... [725] ای با ... [726] ای با ... [727] ای با ... [728] ای با ... [729] ای با ... [730] ای با ... [731] ای با ... [732] ای با ... [733] ای با ... [734] ای با ... [735] ای با ... [736] ای با ... [737] ای با ... [738] ای با ... [739] ای با ... [740] ای با ... [741] ای با ... [742] ای با ... [743] ای با ... [744] ای با ... [745] ای با ... [746] ای با ... [747] ای با ... [748] ای با ... [749] ای با ... [750] ای با ... [751] ای با ... [752] ای با ... [753] ای با ... [754] ای با ... [755] ای با ... [756] ای با ... [757] ای با ... [758] ای با ... [759] ای با ... [760] ای با ... [761] ای با ... [762] ای با ... [763] ای با ... [764] ای با ... [765] ای با ... [766] ای با ... [767] ای با ... [768] ای با ... [769] ای با ... [770] ای با ... [771] ای با ... [772] ای با ... [773] ای با ... [774] ای با ... [775] ای با ... [776] ای با ... [777] ای با ... [778] ای با ... [779] ای با ... [780] ای با ... [781] ای با ... [782] ای با ... [783] ای با ... [784] ای با ... [785] ای با ... [786] ای با ... [787] ای با ... [788] ای با ... [789] ای با ... [790] ای با ... [791] ای با ... [792] ای با ... [793] ای با ... [794] ای با ... [795] ای با ... [796] ای با ... [797] ای با ... [798] ای با ... [799] ای با ... [800] ای با ... [801] ای با ... [802] ای با ... [803] ای با ... [804] ای با ... [805] ای با ... [806] ای با ... [807] ای با ... [808] ای با ... [809] ای با ... [810] ای با ... [811] ای با ... [812] ای با ... [813] ای با ... [814] ای با ... [815] ای با ... [816] ای با ... [817] ای با ... [818] ای با ... [819] ای با ... [820] ای با ... [821] ای با ... [822] ای با ... [823] ای با ... [824] ای با ... [825] ای با ... [826] ای با ... [827] ای با ... [828] ای با ... [829] ای با ... [830] ای با ... [831] ای با ... [832] ای با ... [833] ای با ... [834] ای با ... [835] ای با ... [836] ای با ... [837] ای با ... [838] ای با ... [839] ای با ... [840] ای با ... [841] ای با ... [842] ای با ... [843] ای با ... [844] ای با ... [845] ای با ... [846] ای با ... [847] ای با ... [848] ای با ... [849] ای با ... [850] ای با ... [851] ای با ... [852] ای با ... [853] ای با ... [854] ای با ... [855] ای با ... [856] ای با ... [857] ای با ... [858] ای با ... [859] ای با ... [860] ای با ... [861] ای با ... [862] ای با ... [863] ای با ... [864] ای با ... [865] ای با ... [866] ای با ... [867] ای با ... [868] ای با ... [869] ای با ... [870] ای با ... [871] ای با ... [872] ای با ... [873] ای با ... [874] ای با ... [875] ای با ... [876] ای با ... [877] ای با ... [878] ای با ... [879] ای با ... [880] ای با ... [881] ای با ... [882] ای با ... [883] ای با ... [884] ای با ... [885] ای با ... [886] ای با ... [887] ای با ... [888] ای با ... [889] ای با ... [890] ای با ... [891] ای با ... [892] ای با ... [893] ای با ... [894] ای با ... [895] ای با ... [896] ای با ... [897] ای با ... [898] ای با ... [899] ای با ... [900] ای با ... [901] ای با ... [902] ای با ... [903] ای با ... [904] ای با ... [905] ای با ... [906] ای با ... [907] ای با ... [908] ای با ... [909] ای با ... [910] ای با ... [911] ای با ... [912] ای با ... [913] ای با ... [914] ای با ... [915] ای با ... [916] ای با ... [917] ای با ... [918] ای با ... [919] ای با ... [920] ای با ... [921] ای با ... [922] ای با ... [923] ای با ... [924] ای با ... [925] ای با ... [926] ای با ... [927] ای با ... [928] ای با ... [929] ای با ... [930] ای با ... [931] ای با ... [932] ای با ... [933] ای با ... [934] ای با ... [935] ای با ... [936] ای با ... [937] ای با ... [938] ای با ... [939] ای با ... [940] ای با ... [941] ای با ... [942] ای با ... [943] ای با ... [944] ای با ... [945] ای با ... [946] ای با ... [947] ای با ... [948] ای با ... [949] ای با ... [950] ای با ... [951] ای با ... [952] ای با ... [953] ای با ... [954] ای با ... [955] ای با ... [956] ای با ... [957] ای با ... [958] ای با ... [959] ای با ... [960] ای با ... [961] ای با ... [962] ای با ... [963] ای با ... [964] ای با ... [965] ای با ... [966] ای با ... [967] ای با ... [968] ای با ... [969] ای با ... [970] ای با ... [971] ای با ... [972] ای با ... [973] ای با ... [974] ای با ... [975] ای با ... [976] ای با ... [977] ای با ... [978] ای با ... [979] ای با ... [980] ای با ... [981] ای با ... [982] ای با ... [983] ای با ... [984] ای با ... [985] ای با ... [986] ای با ... [987] ای با ... [988] ای با ... [989] ای با ... [990] ای با ... [991] ای با ... [992] ای با ... [993] ای با ... [994] ای با ... [995] ای با ... [996] ای با ... [997] ای با ... [998] ای با ... [999] ای با ... [1000] ای با ...

چرا نباشد کیوں نہو (طعن ہے) ۱۲ چشم بندی غفلت ۱۲

Marfat.com

بے پروبال چه طور حرام توان گفت وجهش بپرسند۔ اگر معقول گوید عرض نماید تا این غلوب نفس هم معقول
خود کند والا همچو مبتدعان را که از خود چیزها تراشند و نسبت بشرع دهند تنبیه باید کرد۔ سلطان محمود
غفر الله له ذنبه سست مذهبان و مبتدعان را در مجلس راه نمیداد بل در ولایت خود جا نمیداد
تا دیگران آنها را بصورت فقیر دیده گمراه نشوند و ایشان نیز مجال گمراه کردن نیابند اللهم اهدنا بالصراط المستقیم
والسلام علی اهل الرضا والتسلیم۔ رقعه ۱۰۸۔ فدوی باخلاص۔ گله فتح الله خان الحال نوشته اند تا وقت
رخصت خان مذکور میرا استیم که صحبت این فضول با پادشاه زاده برآر نخواهد آمد۔ اما چه کنیم مارا
بطور ما نمیگذارند و در ادای مطلب خود ابرام می کنند۔ باری پانصد ذات فتح الله خان سه صد سوار تا بینان کم
باید کرد و سیاهه کمی با برطرفی خطاب بهادری بدفتر بخشی دوم داد۔ و حسب الحکم بآن زیاده که نوشت که
نمکحلالی همین معنی دارد که مرشد زاده را از خود آزرده کند و بالقای منت خدمت فروشی که وضع سفله رویان
رسم مردان جان بناموس ده همین پروردلی نعمت را سرگران نماید۔ بایستی این وسیله بزرگ رضای ما بدست
آوردی بالتماس ایشان اضافه کردی۔ حالا اگر هم تلافی مافات کنی خوب است۔ این ارشاد در حق او باید و بپادشاه زاده
عرضه داشت کن این قلعه هم انشاء الله تعالی عنقریب فتح میشود اما فکر سنتای شیطان همتا ضرور بخان
فیروز جنگ برای سزای آن سزاوار جنگ تاکید بنویس که پیش از دستبرد سست جسارتش بند و مصرعه مرد
آخر بین مبارک بنده ایست۔ رقعه ۱۰۹۔ از منعم خان این کار خوب سرانجام نیافت و چنانچه باید از
عهده آن برنیامد ناکرده کار است و بیهوده گفتار تعلیم باید کرد و یکی مراتب تنبیه نمود۔ اگرچه من خود تربیت
ظلم مصرعه پیرم و بر گشته و گم کرده راه۔ ابو نصر خان در لاهور هنگامه برپا کرده است و مردم آن شهر را بجان آورد

مگر سر عافیت[1] او میخارد[2] یا ملک را بے ملک دیده. مراتب او از بخشی نویسانیا بطلب. و آخر روز یا فردا
بغرض رساند. تا بکی منصب هوش آن بیهوش[3] افزوده[4] آید. **فرد**. باید نواخت فرق خران را بجو بدست
بیرون نهد چون قدم کجروی ز راه. زبردست خان سپاهی ست و در کار پادشاهی به از پدر. در دار السلطنت
لاهور عمل خوب کرده. اکثر فسدان شهر و نواح را تنبیه نموده اماکن آنها را خراب ساخته. حسب الحکم
متضمن تحسین و آفرین برنگارد و خلعت مهربانی برای او علیحده بکنانند[5] **مصرعه** که مزدور خوشدل
کند کار بیش. **رقعه ۱۱۰**. فدوی با اخلاص. کام بخش معامله نافهم را بخانه محمد اعظم شاه باید برد و استغفار
نموده باهم صفا داد. **مصرعه**. دنیا نه متاعیست که ارزد بنزاعے. **رقعه ۱۱۱** مقرب خان که بتسخیر پرنالهٔ مور
شده حسب الحکمی در باب دستگیر کردن زمینداران او باید نوشت و تاکید زود رفتن خان مذکور بر سرش
درینوقت که آن سیه مست بادهٔ غرور جریده از راهبری بنا بر نزاع با قوم برگی بقلعهٔ کهلنه رفته بزودی
ترقیم نمود. غالب که برودست یابد و آن بیراه رو مسلم آزار را پابند مکافات کند. استغفر الله او چه کند
هرچه میکند حق میکند. و بجزای کردار میرساند. **رقعه ۱۱۲**. آن فدوی فردا بباغ برود و گلدسته
تفرج بدست آرد. مردم چکی امروز چه از سائر و چه غیر آن که همراه او خواهند بود در استرضای خاطر او کوشیده
سرور بر سرور خواهند افزود. **مصرعه**. چون از و گشتی همه چیز از تو گشت. **رقعه ۱۱۳** فدوی درگاه
عالیجاه آمده اند محمد کام بخش را برای استقبال باید رفت و بامرا که اسامی آنها بالمشافهه فرموده شد نیز
حکم رساند. **رقعه ۱۱۴**. فدوی درگاه. مخلص خان بیمارست برای عیادت آن مخلص باید رفت
و از طرف ما نیز احوال پرسید. این مردم غنیمت اند. سلیقهٔ عرض او اعلی حضرت را بسیار خوش می آید

جای آنست که جوهر دیانت و فردیت چنانچه باید وارد خدا اشتهار دهد - پسرش امروز نیامده کجاست و
در چه کار او را بطور او نباید گذاشت و تربیت باید نمود - چند سیپاره حفظ کرده بود نشود فراموش کند
تعهد قاسم خان در باب فتح قلعه جنجی که پادشاهزاده محمد کام بخش بحضور فرستاده بجنس پیش آن فدوی
فرستاده شد باید دید که اصلی دارد یا تهیه دل شکستن آن فدوی ست مردم دنیا برای اغراض نفسانی
چه چیزها که نمیگویند و چه شکستها که برای درستی کار خود می بندند - اگر گرفتن رانا بیحیا و کشایش قلعه از
تواند شد چه بازیں والا سردار خان هم کهنه عملست بدنیست باشد - **رقعه ۱۱۵** - فدوی درگاه فردا
ملازمت پادشاهزاده شاه عالم بهادر مقرر ست + بخشی الملک و مردم دیگر را با فواج خود ها برای استقبال
باید رفت - و بآئین گزین آورده چشم ما روشن ساخت - **بیت** - خوشا وقتی و خرم روزگاری - که
یاری برخورد از وصل یاری - **رقعه ۱۱۶** - فدوی با اخلاص + دستخط دیوان بر عرضی که عین باشد در کار نیست
این عین عالت را از میان باید برداشت میم معتبر عنایت الله خان کفایت میکند باعتماد ما
حسب المسطور هم بر پروانه زائد ست - قولیست مشهور که اول بنیاد ظلم در جهان اندک بود هر که آمد بر آن
مزید کرد تا باین غایت رسید ابراهیم خان را تا آنکه انفصال قضیه قاضی و دیگر مردم کشمیر نمیشود بحالی کی
معلوم - **مصرعه** - کلوخ انداز را پاداش سنگست - الحمد لله جنجی فتح شد و رانای مردود گریخت
گرفتن هم چندان کار نبود اما با غماض کهنه عملان از دست رفت و چندی دیگر دکان سرد شدنی
شان گرم ماند + با آنها باید گفت که بخورید دنیا را پیش از آنکه شما را بخورد - **رقعه ۱۱۷**
فدوی بارگاه + این قدر تنگ گرفتن یار علی بیگ خود را از چه راهست + نهی این
امر در شرع نیامده و مرتبه ولایت خود ندارد چرا بر کلوا و اشربوا عمل نمیکند
و مار را خود را زبان زد مردم میسازد + آدمی باید که مقبول هر قوم باشد اما او هم چه کند

کہ این ہم باختیار خود نیست۔ **فرد**۔ بخت و دولت بزور بازو نیست ٭ تا نہ بخشد خدای بخشندہ اعلیحضرت
مقبول شدن ۱۲ مطلب ۱۲
را در طراوت باغ حیات بخش و دیگر اماکن واقعہ دولتخانۂ دار الخلافہ از آراستگی اشجار و پرورش
جداگانہ ۱۲ تازگی نام باغ ۱۲
اثمار و صفای آبگینہا و حیاض و تربیت نہالان و انہار توجہ مفرط بود و تا ایام اقامت
جمع ثمر بمعنے بر ۱۲ جمع حوض ۱۲ بسیار ۱۲ ماندن ۱۲
دار الخلافہ این مسافر نیز بر ینہا نظری میکرد اگر محمد یار خاں ہمیشہ خود رفتہ در نزہت و شادابی آں
اشارہ بخود ۱۲
موکد بودہ است چہ بہتر و الا حالا میباید ہر روزہ یکبار خود رفت و کما ینبغی مقید بہ ترمیم و تصفیۂ عمارات قلعہ
ای میباید رفت ۱۲ در فکر مرمت کردن ۱۲ ص
و ریاض بودہ کیفیات جمیع باغات و عمارات قلعہ مبارک و صاحب آباد و اعز آباد و نور باڑی و سہرند
باغہا ۱۲
باڑی کہ تعلق ہمشیرۂ عزیز القدر دارد و غیرہا بقید انہار و اشجار از وقت بیرون آمدن این رفتنے تا حال
باتفاق بیوتات کالمعاینہ شدہ بر نگارش و بل نقشہ بفرست ٭ و کیفیت باغ انگوری و دیگر باغات از دار الخلافہ ۱۲ پائین قلعہ
و باغ محسن خان کہ تعریفش بسیار میکنند و نیز از ثقات مسموع نمودہ عرضہ داشت کند کہ تا حقایق
مردمان ۱۲ معتمدان ۱۲ زیرین ۱۲
باحسن وجوہ معلوم شود و زرہا در صورت شکست و ریخت برای ترمیم دادہ آید افسوس کہ
تعمیر خرابۂ دل نکردیم ٭ و ہمچو اطفال عمر بلہو و لعب باختیم۔ **شعر**۔ صَرَفتُ العُمرَ فی لہو و لعب ٭ فآہا
باختن و بازی ۱۲ ویرانہ
ثم آہا ثم آہا ٭ **رباعی**۔ افسوس کہ عمر رفت ہشیاری نیست ٭ در دا کہ امید خویشتن داری نیست
گفتم کہ چو بیدار شوم روز بود ٭ ہیہات کہ روز رفت و بیداری نیست ٭ قیاس
افسوس ۱۲
کہ خلاف شرعست آنہا را از دست این پابند رہائی باید داد و بقاضی القضاۃ
جمع قاضی ۱۲
رجوع کرد تا موافق شریعت غرا فیصل دہد ٭ و حیف و میل بر کسی نرود ٭
روشن ۱۲ مقدار جور ۱۲
الحمد للہ کہ قاضی ما متدین ست و صالح و متقی چشم بر این و آن ندارد و در
ای باید کرد ۱۲ دیندار ۱۲ نیک پرہیزگار ۱۲
انفصال قضایا حق و حساب منظور میدارد ٭ از ضوء بحکم القاضی شجاعت
جدا شدن ۱۲ قضیہا ۱۲ خوشنود شود ۱۲ حکم ۱۲
خان ناظم صوبہ احمد آباد باضافۂ ہزاری ہزار سوار سرافراز شدہ باد باید نوشت

فرد - اینقدر ہا کہ دیدہ جز نیست ، کار کلی ہنوز در قدرست ، اگر در کار یادشاہی ہمین قسم فروبیت وجانفشانی ست و در تنبیہ مفسدان و استمالت زمینداران ہمچنین سعی جانی بعنایات دیگر ہم امتیاز خواہد یافت ، و بمرتبہ بلند تر ازین مرتقی خواہد گشت - **نظم** - نردبان این جہان پا و منی ست ، عاقبت زین نردبان افتادنی ست ، ہر کہ بالاتر رود ابلہ ترست ، استخوانش خورد تر خواہد شکست .

رقعہ ۱۱۸ - شجاعت خان درگذشت ، انا للہ وانا الیہ راجعون ، آدم کاروان بود و در گجرات عمل درست داشت صوبہ دار آن ملک تجویز باید کرد و دو سہ کس بجای خود سنجیدہ عرض نمود عالیجاہ ہم رعایت دان اگر پادشاہزادگی را کار نفرمایند ، و بہتر از دیگران سرانجام توان کرد میتوان داد باللہ توفیق والیہ الرشاد - درین مقدمہ بہتر از خیر اندیش خان دیگر کسی نیست ، اما میگویند کہ چشمانش از کار رفتہ بار سے او را یا دیگر را مقرر نمایند - عتیق اللہ خان ہم بار نیست - مقدمہ ابراہیم خان و کشمیریان حفظ اللہ خان خوب ننوشتہ و بآل اندیشی راہ دخل نداده - **بیت** - حیف بریں دانش و آئین او ، کور شدہ دیدہ حق بین او ، در باب دین راستی تحقیق حق از دست دادن چہ معنی دارد و ازینجاست کہ گفتہ اند قاضی و امین را تحقیقات متعصب باید کرد بر اقرار و انکار مقدمہ تمام نکند و در انفصال قضایا اصلا کوتاہی نرود ، و اعتبار جہت غالب را منظور ندارد - ازین قسم مردم بیشتر ہم بودند - و درین وقت کہ ایمان ضعیف و شیطان قویست خود کجا - **رقعہ ۱۱۹** - در امتثال احکام از ابراہیم خان تاخیر بسیار میرود - ہزار سوار از تابینان او کم باید کرد و بوکیل ہم چشم نمائی نمود - حلم ما کارہا بر باد میکند حقست - **مصرعہ** - راست ناید خواجگی با بندگی - **رقعہ ۱۲۰** - روح اللہ خان درخواست صدور احکام بنام دیوان دکن و قلعہ داران آن طرف کردہ است تا از سر رشتہ کیفیات پرگنات آن ضلع چہ خالصہ و چہ جاگیر و چہ انچہ ہای از تغیر مسعود خان بازیت ضبط شدہ دریافتہ

بعرض رساند انچه خالصه مقرر شود برای آن امین وکروڑی تعین نماید۔ وانچه جاگیر قرار یابد پروانه بدهد هنگام
ضرورجنس توپخانه ومصالح مورچال انچه درکار شود بفرستد۔ باید نوشت ومزاولی تعین نمود۔ که
بیلداران باخزانه باورسانند۔ ونشانی که فرزند بهادر بخان مذکور نوشته اند حواله وکیل باید کرد یا درخط
خود منطوی نموده باید فرستاد چل حرث اخیر بهتر۔ این مرد ازان جماعت نیست که همیشه بیک طور
سلوک داشته باشد۔ آن همه فروتنی برای برآوردن مطلب خود بود از درون هم شاید که صافی
نباشد۔ برای او تهمیده عرض میکرده باشد۔ فرد۔ از اختلاط چسپان بیگانه کی شود خویش ۔ هرچند
جامه تنگست جزو بدن نگردد۔ رقعه ۱۲۱۔ ذوالفقار خان ظاهرا سزاولان برای بردن توپخانه تعین
ساخته روح الله خان را درعین کار متردد نموده۔ اگرچه آن هم کار پادشاهیست اما بخان مذکور
برنگارد که تا فتح قلعه نوپهارا بکاهد دو تا صورت گرفتن این کار سزاولی آنها معتبر نشمارد وطرح قلعه
ومورچال فرستاده او بنظر درآمد سمتی که برای مورچال مقرر کرده است خوبست وبچندین وجوه
بر اضلاع دیگر فوقیت دارد لیکن از عدم خندق معلوم میشود که آن طرف ظاهرا زمین سنگ لاخ
باشد نقب زدن متعذر خواهد بود باید دو سه دهنه سرکوب برپا کرد تا از تصادم ضرب توپها تزلزل
در ثبات محصوران وارکان قلعه افتد۔ وبزودی این عقده کشایش یابد۔ فرمان هم درین ماده میفرستیم
وانچه باید بدستخط خود بمزید تاکید می نویسیم۔ بیت۔ بامیدهای چنین شاخ شاخ ۔ داریم چشم
کشایش فراخ ۔ مصرع۔ استغفر الله استغفر الله۔ رقعه ۱۲۲۔ از فرستاده سوانح نگار
لشکر فرزند زاده بهادر معلوم شد که شکرالله خان با وجود نزدیک شدن بمنزل خمر بشرب خمر

مشغول مانده وخود سواری نکرده کسان را به تنبیه آنها فرستاد. وشب بخانه نوازش خان رفته از شام
تا بامداد بخوردن شراب وتماشای رقص گذرانیده بامتناع محترز وممتنع نمیگردد. وبرین ممنوع قصد
اصرار دارد از انجا که سوانح نگاران برای اغراض نفسی چیزهای بسیار برخانه زادان تربیت کرده مامی بندند
باید که آن فردی بدیوان برنگارد که همه مراتب را چنانچه باید تحقیق نماید. وبحضور معروض دارد. رقعه ۱۲۳
بفتح الله خان بنویسد که حسن خدمت مفصل از عرائض معلوم شده موجب مجرای نیکو خدمتی گشت.
اما این جانفشانی را بخدمت فروشی مبدل نکند. وبازده کرون سرکرده ما را سرگران ننماید.
رقعه ۱۲۴ مستمند خان فردیکه مشعر خرابی جاگیر خود بسبب چهاندنی دندان بمهر خود نوشته فرستاد
بنظر در آمد. التماس نامه شدن مستمند خان بگوشمالی آن گروه شقاوت نشان کرده است حسب الحکم
بخان فیروز جنگ باید نگاشت که چون نعیم بسیار است خلف الصدق خود را بجمعیت شایسته
بآن طرف بفرستد. رقعه ۱۲۵ سید سعد الله بکر خطوط بما فرستاده. واظهار چیزهای بسیار
نموده که سوانح نگار بدرستی را تغیر باید کرد. وخلعت حکیم اشرف متوفی را خدمت دار الشفا
مقرر نموده باضافه یومیه قوت دان بخشید بسیار باید نوشت که بعد ازین در مقدمات اهل خدمات که بفتوای
آیه کریمه ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار الآیه در حقیقت ظالمند دخل نموده باشد هر چند
این طائفه غیر ظالم نباشند بر نفس خود ظالمند. در نمر دیق مستعی بودن خود بادعای موت فی الله
وانموده اند حقست فی هذه الموت حیوة این نیازمند در کاهی نیاز همیشه این آیه کریمه اللهم
فاطر السموات فی الارض انت ولیی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین وارد معنی
یلقی قبل اتمامه الانبیاء. او الاولیاء الحسین صورتها بجامی آرد. اگرچه فضلای حضور نکات عمده گفته اند

اما چنانچه باید تشفی نمیشود آن معرفت آگاه بر تحقیق خود بر نگارد و التماس رقعه ۱۲۶ - تیر رسید
بیاقوت و بعد تحقیق نشان شدن بدبخت کوکه محمد کام بخش خود آن فادی را معلوم شده باشد چون تنبیه
آن کسی را جا کردن پادشاهزاده نادان ضرور بود کردیم - و بر سر آن هبس القرین انچه آوردنی بود آوردیم
دمن یکن الشیطان له قرینا فساء قرینا ط **فرد** - صحبت سفله چو نکبت نماید نقصان گرم سوزد بدن د
سرد کن - جامه سیاه - بشوی هم صحبتی او پادشاهزاده هنوز گمراه است - چه چیله گرد خیمه اش بتیاقداری
باید نشاند - و از حال او خبر باید داد - رقعه ۱۲۷ - خان جهان بهادر این چیتی اول شل کهنه مالان پاسبانی
درین مهم سستی پیش گرفت - هرگاه از حضور تاکید شد - پادشاه خواست که تلافی مافات نماید نتوانست
این همه خرابی بی اخلاصیست - چون نباشد که بدتر ازین عمل زشت عملی دیگر نیست ان المنافقین
فی الدرک الاسفل من النار چیزے برای تسلی او باید نوشت و ایمائی ازین مقوله هم کرد تا چشم
واشود و تنبیه پیدا گردد - اگرچه ممکن نیست که دشمن باطن قوی ست اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک
کی بطور خود میگذارد - که اینکس گوش بحق و حقیقت دارد - الهی از بند نفس برهان و ما را در تبعیت او
ممیران - **نظم** - مهربانی دیده و آن لطف نخست * آنکه کردی گمرهان را باز جست * هم دعا از تو اجابت
هم ز تو * ایمنی از تو مهابت هم ز تو - رقعه ۱۲۸ - امیر الامرا درگذشت از مردم قدیم همین یک کس
مانده بود انا لله و انا الیه راجعون - مطالبه هم دارد بدیوان بیوتات آن صوبه برای ضبط اموال باید
نوشت که بتقید تمام بضبط آرند - و از مردم او بزور و گرفتگی هر قسم که میسر آید مبلغهای پادشاهی
بگیرند و دیوان مرحوم را فهمانیده بگویند که بشرط نیکو خدمتی رعایتها کرده خواهد شد - و حقیقت پسر مغفور
بعرض باید رسانید - بدیگرے هم درین باب گفته ایم اما بگمان رعایت قبیله داری او نوبت ثانی آن فادی بایں

Marfat.com

امر مامور گردیده یقین که بروبه مرضیه خود براستی و درستی ظاهر خواهد کرد امان الله خان هم برای این کار
بدنیست متعین باید کرد. و مراتب بعرض رسانید که اضافه داده شود. و یک رعایت دیگر هم بخاطر هست
نسبت باو بعمل می آید. **رقعه ۱۲۹**. این کار بیوسف خان مقرر شده مجوز آن مخلص هم خوب است اما
سپاهیست حقیقت عملداری او معلوم نیست بران فدوی هرچه منکشف باشد عرض نماید. برای
دیوانی برهانپور شخصی دیانت را مطلوب ست الاهم فالاهم. **رقعه ۱۳۰**. مکرم خان درچه کارست باوجود
اشتیاق زیارت حرمین شریفین توقف ازچه راه اولی ترازین چیست. **بیت**. حج رب البیت
مردانه بود حج زیارت کردن خانه بود. اللهم ارزقنا خیرا. **رقعه ۱۳۱**. فرستاده فرزند زاده بهادر باید
گرفت. اما پیشتر وکیل ایشان را گفته که باز عرض نفرستاده باشد والسلام. **رقعه ۱۳۲**. مرشد
قلیخان ضابطست وخالی از تدین هم نیست این کار اگر باو گفته شود شاید که بهتر از دیگران سرانجام نماید از طرف خود
بپرسد. مقدمه که بر فضل علیخان گذشت آن قدیم الخدمت شنیده باشد. فوجی برای تنبیه قزلباشان
اوباش تعین باید کرد. خان بهادر حمید چه طور ست. این عاصی میخواهد که مرتکب هیچ گناه و معصیت خاصه ظلمی
نشود اما ازانجا که ملک بی سیاست نمی ماند و ریاست بی سیاست راست نمی آید بعضی جاها احکام موافق آن وقت بعلت
نفس بی اختیار صادر میشود از علما مسئله بپرسد. الحمد لله که نیت خود بخیر ست شاید که نگیرد انما الاعمال بالنیات
حدیث صحیح ست و بسر حد تواتر رسیده. **رقعه ۱۳۳**. خواجه حب الرحیم رحلت کرد دین ارتقی بود از جگرداری
بهره تمام داشت روزی در حضور ایستاده بود خنجر ولایتی در کمر داشت خوشم آمد گفتم خیلی خوش طرح ست در
جواب عرض کرد که نام این بهتر از طرح ست. پرسیدم چیست گفت رافضی کش فرمودیم که در سرکار والا هم سه چار
بهمین طرح و نام طیار سازند از کمر برآورده نذر کرد و عرض نمود که تا آنها طیار شوند این نیاز محقر در سرکار اشرف باشد و رفته آداب

بجا آورد احوال پسران او معروض دارد۔ یا بعنایت الله خان بگوید که او عرض نماید تا بقدر هر یک رعایت
کرده شود۔ **رقعه ۱۳۴**۔ خان جهان بهادر درگذشت انا لله وانا الیه راجعون ۵ سبحان الله آدمی چه قدر
غافلست و نفس تا کجا برو غالب ایام صوبه داری دکن میخواست و بچه دلگرمی آرزوی آن میکرد آرزوے
کار نفس بدتر ازین ست۔ **نظم**۔ کشتن این کار عقل و هوش نیست ٭ شیر باطن سخره خرگوش نیست ٭ عالمی را
لقمه کرد و در کشید ٭ معده اش نعره زنان هل من مزید ٭ دوزخ ست این نفس دوزخ اژدهاست ٭ کو بدریاها
نگردد کم و کاست ٭ هفت دریا را در آشامد هنوز ٭ کم نه گردد سوزش این خلق سوز ٭ سنگها و کافران سنگدل ٭
اندر آیند اندران خوار و خجل ٭ هم نه گردد ساکن از چندین غذا ٭ تا ز حق آید مر او را این ندا ٭ سیر گشتی
سیر گویدنی هنوز ٭ نیست آتش نیست تابش نیست سوز۔ حق قدم بر وے نهد از لامکان ٭ آنگه او
ساکن شود از کن فکان ٭ چونکه جزو دوزخ ست این نفس ما ٭ طمع کل دارد همیشه جزوها ٭
این قدم حق را بدو کو را کشد ٭ فیر حق خود کی کمان او را کشد ٭ قوتی خواهم ز حق دریا صفت ٭ تا بسوزم بر کنم این کوه قاف ٭ او تعالی توفیقی کرامت کند و ازین تیره روزی رهائی بخشد ٭ بحرمت محمد
و آل محمد علیهم الصلوٰة والسلام۔ **رقعه ۱۳۵**۔ مکتوبیکه نصرت جنگ بآن مزاجدان فرستاده بود
بمطالعه درآمد ٭ برای داود خان نوشته است و در و اظهار خدمتگزاری خود نموده باید نوشت و
تا فتح قلعه امیدوار داشت۔ بعد ازان شاید که بعضی ازین ملتمسات قبول هم شود در میان خود
امکان ندارد ٭ دیگر برای مصالح قلعه گیری بتربیت خان حکم رساند که هر چه ضروری باشد بفرستد و بقلعه داران
آنطرف نیز بنگارد که آلات توپخانه از جزائر و رام جنگی و گوله و بارود بلشکر خان نصرت جنگ برساند
الحکم لله الواحد القهار و یفعل الله ما یشاء ٭ **رقعه ۱۳۶**۔ از عریضه سید اخان واضح شد که بی
مهابت بسنزار سید الحمد لله علی ذالک هزاری ذات و هزار سوار تا بینان اضافه باید داد و خلعت و شمشیر و اسپ و فیل

ارسال کرده برای همراهیان هم اضافه تجویز نمود۔ اورا ازین مژده مسرور ساخت۔ و وکیل را هم اگر رعایت[1] حضور
باش۔ باید کرد نعم المولیٰ و نعم الوکیل۔ رقعه ۱۳۷۔ پنج زنجیر فیل برائے فرزند زادهٔ بهادر برآورده ایم دو
زنجیر ازان میان خوش کرده حوالهٔ وکیل ایشان نماید و اسپ و خلعت خاصه و خنجر مرصع با علاقه هم عنایت
شده۔ از جواهر خان خبر بگیرد + رقعه ۱۳۸۔ سوانح نگار و زبردست خان در باب سید میرک چیزها نوشته
اند اصلی وارد یا نه + او خود را در اصحاب تامین میکشد۔ از عنایت الله خان بپرسد۔ از صالح خان صوبه داری
اکبرآباد خوب سرانجام نشده است۔ گوپال سنگه را هم در باب اعانت او باید نوشت۔ و بخان مذکور تسلی نامه
قلمی ساخت۔ مصرعه۔ چنار تا بکجا عیب مفلسی پوشد۔ رقعه ۱۳۹۔ هنگامه که بر اهتمام خان مرحوم گذشت
از غفلت همین مردم ست + رو نباید داد پشت و کمر آنها بچوب بے توجهی باید شکست هیچ آدم متدین
و خبردار کجا بهم میرسد۔ اسپان را چنان فربه کرده اصطبل را بخوبی رونق داده بود که گفتن راست نمی آید۔
اللهم اغفر وارحمه وانت خیر الراحمین۔ بسیف خان در باب تنبیه مفسدان تاکید نویسد + مساعدت
هم مرحمت شده محل انتظار نمانده الاهم فالاهم۔ رقعه ۱۴۰۔ مهین پور خلافت برای اضافه پسر چار میر
نوشته اند ظاهر اسواران رفیع القدر زیاده اند برابر باید کرد و افزونی ذات خود بزرگ صورت نمی بندد پاس خاطر
ایشان بطور دیگر رعایت میتوان کرد میان رضوی خان و هنر و صحبت برآئیست هنا اخصمان اختصموا فی ربهم
الآیه تهدیدی بهمه دهد باید نوشت۔ رقعه ۱۴۱۔ رفع الله خلل بآن و جمع زرها ادا کرد این مسرف مال را میخواهد
بایں روش زر جرمانه هضم کند غلط ست زر از جاگیر وقتی میگیرند که منصب دار را در حضور استعداد ادای آن نباشد
وکیل را نشانده همین وقت مبلغ پادشاهی بگیرد و اشرفی های ما را نصیب امین پائی باقی نکند۔ اعلیٰ حضرت

طاب ثراه برای زر جرمانه تقیه بسیار میکردند و فوراً چیلهای شریر و شدید تعیین نموده زرها را بمعرض
وصول در می آوردند + یاد داریم که روزی از جعفرخان در ایامیکه بمنصب وزارت سرفرازی داشت
در غلسلخانه نشانده اشرفیها گرفته بودند. خان مذکور از داروغه غلسلخانه که تحصیل زرهای جرمانه هم
با او تعلق داشت بدشده در ایذاء او اصرار او کمربست آنحضرت برادر نامهربان فرمودند که بعد برخاست دیوان
باهم صفا دهد. و داروغه را از خان مذکور دو شاله بدهاند. **رقعه ۱۴۲** - پیشکار صدر الصدور مستحقین را مکرر
بحضور می آرد مگر غرضی درمیان دارد منع کن که دیگر چنین نکرده باشد. **رقعه ۱۴۳** - امروز تربیت خان را
دو سه منگناتی که درین یورش تردد کرده بودند عرض نمود که دو سه سر پیچ مرصع عنایت شود. بخان مذکور باید
گفت با آنکه عمری در خانه زادی بسر برده و در حضور تربیت یافته این قدر نمیداند که این جماعت درین
عرصه نیستند که چنین عنایت در بارهٔ ایشان بظهور رسد. جیغه برای خاطر او و دلگرمی کار پادشاهی مرحمت
شد. جواهرخان خواهد رسانید. منه الامداد والتائید. اما آینده در حق منگباشیان چنین عرض نخواهد کرد و اگر
از کسی کار پادشاهی دست بسته ظهور خواهد آمد. و خدمت پادشاهی بتقید تمام خواهد نمود بانعام و نقد و
در صورت سقط شدن اسپ بکار سرکار والا بعطای اسپ سرفراز و دلخوش کرده خواهد شد. **رقعه ۱۴۴**
تربیت خان هنوز محتاج تربیت است زیرا که برای احشام قلعجات گرفته است از خارج بسمع
رسیده که از روی حساب بکسی نداده سوانح نگار زیانکار چه میکند او را خود برای همین مقرر نموده
شد این جماعت باغراض نفسانی کارهای عمده پادشاهی برهم میکنند و روی خود سیاه نموده
در تحریر اخبار تجاهل مینمایند. قلعجهای مستحکم بستن مفسدان بزرگ و نگاه داشتن عیسوی خان از چه راه است

۱ ای داروغه غلسلخانه زیرا که تحصیل اشرفیها مامور و متعین شده بود ۱۲
۲ صاحب قاموس آنرا غلط شمرده ۳ گرفته ۱۲
۴ ای ایام تنگی و شدت کار در رفع آنها ۱۲
۵ ای میان جعفرخان داروغه غلسلخانه ۱۲
۶ منگناتی ۱۲
۷ یعنی تنگی و سکون کار در رفع آنها ۱۲
۸ یعنی تنگی و سکون یا در تنگی هم ۱۲
۹ چون چیز مسطور از دست مدد گرفتن دور شد ۱۲
۱۰ ای از دست ایشان ۱۲
۱۱ ای از دست ایشان ۱۲
۱۲ ای از دست ایشان ۱۲
۱۳ ای از دست ایشان ۱۲
۱۴ ای از دست ایشان ۱۲
۱۵ ای از دست ایشان ۱۲

اگر از اول خبر شود هرگز تا باینجا نرسد بعد عزل جاگیر این برآورده برهان الله خان که از
بی جاگیری نالش دارد باید داد ظاهر اولشکرست بخان مذکور حسب الحکمی تنبیه باید
نوشت که این صورت چرا باینمعنی بوقوع آمد و بچه رو بآل کار ما نظر نداشت طلب احشام که
نخواهد رسید و غله در قلعجات نخواهد بود و ذروان برآن نامردان غالب خواهند آمد آنوقت
شما کجا خواهید بود قابو چیان اگرچه طلب گرفته سرگرم کار ما نند غنیمتست و میدانیم
که بی این خیال چه امکان دارد جهت غرض خویش کارهائی ولی نعمت که فی الحقیقت
کار خداست برهم نمودن و بزندگی دو روزه حق مردم مجاهد پایمال کردن که در ضمن آن
تقویت کفار خسران مآلست آیین کدام مومن نمک حلال ست بهرحال قبض الوصول
طلب از تمامی احشام گرفته بفرستند و در صورت خلاف آن سزای خائنان و
معاونان بی دینان برخود لازم دانند که وان الله لا یهدی کید الخائنین ۵ رقعه ۱۴۵ این درست
بارستی تجویز عنایت الله خان که از حضور مقرر شده رفته بود چه کرده مصرعه هرچیز که در کان نمک
رفت نمک شد + قوت مقاومت هم نبوده چه کند ناچارست اما اگر چنین بود چرا برخاسته نیامد
اگر تنخواه نمیدادند آمدن خود میدادند باوهم از طرف خود تاکیدی بنویسد رقعه ۱۴۶
مهابت خان حیدرآبادی ظاهرا در لاهور درگذشت و غیر از نبیره که پدرش بحضور پدر رحلت کرده ورثه دیگر
ندارد بدیوان بیوتات آنجا بنگارد که اموال او بهوشیاری و دیانت داری تمام ضبط نمایند که بیت المال
حق عباد است خلیفه امین و از کران گماشتهای خلیفه اند جز بمستحقین و ضعفا دیگران را
دران نصیبه چه حساب + رقعه ۱۴۷ مرحمت خان امروز لباس فاخره پوشیده بحضور آمده بود و دامن
جامه آنقدر دراز داشت که پا بنظر نمی آمد بمحرم خان فرمودیم که دو گره از دامن آن کوته عقل در کن

آن فدوی با و بگو یدکه دامن بدستوریکه درحضور مقرر ست همانقدر داشته باشد و الا قدم در
غسل خانه نگذارد - مردرا بایدکه الفت بالباس ساده پرکار داشته باشد زینت و تکلف خاصهٔ
زنانست و بهانها میزبیند - و حرفهای دیگر هم مناسب این مقام بطریق موعظت بگوش او باید
خواند - رقعه ۱۴۸ - ما که پان نمیخوریم این کارخانه هم رنگی دیگر گرفت - آبدارخانه هم آب و تاب نیست
هوشیاری و چیزسی داروغها آنست که همه وقت همه جا کارخانجات عمده خود به تزکت آراسته
دارند - تا وقت کار مجرای آنها ظاهر شود و نفاست مزاج مهاکیزگی طبع آنها پیدا گردد و همه
مردم بینندگان شان دولت خداداد ما معلوم کنند و رونق شایسته نو مجیه نموده
ناتوان بینان پست گردند مهمات دعوی فقر و این همه مباهات حقیقی بی حساب صواب
نزد ارباب عاقل خان جواب حسب الحکم که درباب بنا نمودن قلعه دار الخلافه بمهابت خان
صادر شده خوب نوشته نوکر همچو باید الشکر لله و المنة - رقعه ۱۴۹ - فدوی درگاه وزارت
خان عبدالرحمن درگذشت برای دیوانی ما و اچند اسم نوشته بفرست که خدمت کرده باشند رکهناتهه سعدالله خانی
در احیانیکه رائق مهمات دیوانی بود میگفت که کار سرکار والا بکسی باید فرمود که جوهر کاروانی و دماغ معامله
آرائی داشته باشد نه علیل غرض - رقعه ۱۵۰ - آن فدوی را در اهتمام حسب الحکم قضا جریان
بفرزند عالیجاه قلی نماید که از نوشتهٔ نیکنام خان بعرض رسید که شما هر سه پسر دیوان قدیم خود را آورده
فهم و ذکای رسا دارید مختارید - حالا با فضائل خان و میر هادی [illegible] عنایت الله خان را
واسطة المطالب ایشان کردیم - بیاد داشته باشد که کوکلتاش خان [illegible] نظامت دکن و روح الله
خان هنگام صوبه داری حیدرآباد مصدر بعضی ادا های نامناسب شده [illegible] مصلحت چندے

معاتب داشتیم۔ و آخر نظر بر قدیم خدمت بآنها در ساختیم۔ از زبان اعلیٰ حضرت شنیده ایم که عرش
آشیان اکبر پادشاه روزی میفرمودند که لودهی را برای قطب الدین امور ملک و مال شعور تمیز دارد اما
غرورش خوش نمی آید ابوالفضل با و بدبود شکایت گونه آغاز کرد جواب یافت که نواخته را میتوان برانداخت
لهذا با آدم کار چار ناچار باید ساخت۔ **فرد**۔ خدای راست مسلم بزرگی و الطاف ۔ که جرم بیند
و نان برقرار می دارد۔ **رقعه ۱۵۱** خان فیروز جنگ کار خود ناتمام گذاشت + با وجودیکه فرزندزاده
برهان پور آمده بدیدنش نرفته روانهٔ برارش + و لفظ سپه سالار که مینویسی از نوشته وکیل معلوم
شده یا خبر غیبی ست درین ماده نه فرمان رفته و نه ما گفته ایم۔ بنماید که منصب سپه سالاری از کجا پیدا
کرد۔ **رقعه ۱۵۲**۔ محمد باقر داروغه کچهری دیوانی درگذشت و شکار خان مردم عوام زبان ست روزی
در سواری شنیدیم که این را به نسبت او مردم چه قدر بد میگفتند + مکرر گفتیم که او از شرارت اینکار صدارت
باز آید سود نکرد۔ جزای اعمال حقست خود بهتر میداند که بر سر آن رفته چه گذشت و بر سر این رفتنی
چه خواهد رفت۔ نفس اماره نمیگذارد که آدمی عمل صالح بکند + و زاد عقبیٰ بردارد + وگرنه همه
میدانند که ظلم کردن بدست و پیش آوردن ظلمه بدتر از آن گرسنه را خدمت دادن غربا را کشتن ست و
دیده و دانسته از عهده باز پرس آخرت که در شکر ست برآمدن مشکل چه جای یقین داشتن
جاگیر باید داد اما خدمت نباید داد۔ **مصرعه**۔ داد داد از دست غفلت داد داد۔ غلام محی الدین
نامی در لشکر عالی جاه دکانی چیزه بدرویشی متهم گردیده برآوردنش ضرورست۔ **بیت**۔ این نه
مردان و اینها صورت۔ بسته نانند در مرد شهوت + جهلای بیتمیز مزاج مختل و اقوال باطل دارند
ایمان کو و اسلام کجا + **رقعه ۱۵۳**۔ عالیجاه تمیم طلب که در سرکار والا دارند التماس بر پرگنه لودهی کرده اند

---

۱ تمیم پیالگی دانه خرما
۲ اگر بخرما پیاله شد ۱۲
۳ تمیم پیالگی پوست پیالگی
۴ پنگ دبه در بغل دیا بر ملک عقل رسا دارد
۵ شدی در امور
۶ دو زنی نموده بر او در سایند ۱۲
۷ خود بازار خرما در سایند ۱۲
۸ کی خواهد شد با آن خرما
۹ کی رفت بازی آن یقین
۱۰ کی رفت بازی آن یقین
۱۱ کی رفت بازی آن یقین
۱۲ کی رفت بازی آن یقین
۱۳ کی رفت بازی آن یقین
۱۴ کی رفت بازی آن یقین
۱۵ کی رفت بازی آن یقین
۱۶ کی رفت بازی آن یقین
۱۷ کی رفت بازی آن یقین
۱۸ کی رفت بازی آن یقین
۱۹ کی رفت بازی آن یقین
۲۰ کی رفت بازی آن یقین
۲۱ کی رفت بازی آن یقین
۲۲ کی رفت بازی آن یقین
۲۳ کی رفت بازی آن یقین
۲۴ کی رفت بازی آن یقین
۲۵ کی رفت بازی آن یقین
۲۶ کی رفت بازی آن یقین
۲۷ کی رفت بازی آن یقین
۲۸ کی رفت بازی آن یقین
۲۹ کی رفت بازی آن یقین
۳۰ کی رفت بازی آن یقین
۳۱ کی رفت بازی آن یقین
۳۲ کی رفت بازی آن یقین
۳۳ کی رفت بازی آن یقین
۳۴ کی رفت بازی آن یقین
۳۵ کی رفت بازی آن یقین
۳۶ کی رفت بازی آن یقین
۳۷ کی رفت بازی آن یقین
۳۸ کی رفت بازی آن یقین
۳۹ کی رفت بازی آن یقین
۴۰ کی رفت بازی آن یقین
۴۱ کی رفت بازی آن یقین
۴۲ کی رفت بازی آن یقین
۴۳ کی رفت بازی آن یقین
۴۴ کی رفت بازی آن یقین
۴۵ کی رفت بازی آن یقین
۴۶ کی رفت بازی آن یقین
۴۷ کی رفت بازی آن یقین
۴۸ کی رفت بازی آن یقین
۴۹ کی رفت بازی آن یقین
۵۰ کی رفت بازی آن یقین
۵۱ کی رفت بازی آن یقین
۵۲ کی رفت بازی آن یقین
۵۳ کی رفت بازی آن یقین
۵۴ کی رفت بازی آن یقین
۵۵ کی رفت بازی آن یقین
۵۶ کی رفت بازی آن یقین
۵۷ کی رفت بازی آن یقین
۵۸ کی رفت بازی آن یقین
۵۹ کی رفت بازی آن یقین
۶۰ کی رفت بازی آن یقین
۶۱ کی رفت بازی آن یقین
۶۲ کی رفت بازی آن یقین
۶۳ کی رفت بازی آن یقین
۶۴ کی رفت بازی آن یقین
۶۵ کی رفت بازی آن یقین
۶۶ کی رفت بازی آن یقین
۶۷ کی رفت بازی آن یقین
۶۸ کی رفت بازی آن یقین
۶۹ کی رفت بازی آن یقین
۷۰ کی رفت بازی آن یقین
۷۱ کی رفت بازی آن یقین
۷۲ کی رفت بازی آن یقین
۷۳ کی رفت بازی آن یقین
۷۴ کی رفت بازی آن یقین
۷۵ کی رفت بازی آن یقین
۷۶ کی رفت بازی آن یقین
۷۷ کی رفت بازی آن یقین
۷۸ کی رفت بازی آن یقین
۷۹ کی رفت بازی آن یقین
۸۰ کی رفت بازی آن یقین
۸۱ کی رفت بازی آن یقین
۸۲ کی رفت بازی آن یقین
۸۳ کی رفت بازی آن یقین
۸۴ کی رفت بازی آن یقین
۸۵ کی رفت بازی آن یقین
۸۶ کی رفت بازی آن یقین
۸۷ کی رفت بازی آن یقین
۸۸ کی رفت بازی آن یقین
۸۹ کی رفت بازی آن یقین
۹۰ کی رفت بازی آن یقین
۹۱ کی رفت بازی آن یقین
۹۲ کی رفت بازی آن یقین
۹۳ کی رفت بازی آن یقین
۹۴ کی رفت بازی آن یقین
۹۵ کی رفت بازی آن یقین
۹۶ کی رفت بازی آن یقین
۹۷ کی رفت بازی آن یقین
۹۸ کی رفت بازی آن یقین
۹۹ کی رفت بازی آن یقین
۱۰۰ کی رفت بازی آن یقین

۱۰ پرگنه مقرر شود تا که اینجا بگیرم ۱۲

Marfat.com

باید نوشت یا بوکیل گفت که تتمهٔ مطلب ایشان اگر خواهد ماند چه مضایقه در حساب مطالبه و نقدی و قیمت
وجواهر و غیر آن محسوب خواهد شد. سودای سوداگرانه نیست اعلی حضرت زیاده بر چهارم حصه از جاگیر
پادشاهزادها و امرا موقوف میداشتند در عصر ما همه ضابطهای ضابطه شد. بعضی اوقات جمدة الملک
بجای خود میگفتند. که ما بکار بیرونجات گاهی مامور نشده ایم. اگر گاهی اتفاق خواهد افتاد مردم ترکیب
محنت و تردد ما را خواهند دید. و این معنی زبانی هرکارها بالفظ بعرض والا رسیده بود. درینولا که از عرایض
متعیان معروض شده که غنیم لیم بر ذوالفقار خان هجوم آورده رشد نمیگذارد. عرصه بر خان مذکور تنگ و ممکن
طلب است حکم والا بنام جمدة الملک عز اصدار یافت که بکمک پسر خود از دور ساتر. چون در رسید
او اهمال واقع شد شقه بخط الوصاد گشت که ایشان خود را عاشق پسر میگرفتند. حالا که بر وعرضه تنگ
در زد و شتافتن تساهل چرا. مدعی شدن دیگر و مدعی صادق برآمدن دیگر است. مصرعه. دیگر بخود
مناز که ترکی تمام شد. رقعه ۱۵۴. فدوی قدیم الخدمت با آنکه عمری در حضور تربیت یافته
و خدمت کرده گمان ضابطه دانی و شرائف انسانی در حق او بیشتر است. با وجود این همه اهانت
منصبداران پادشاهی روا میدارد و قول سعدی یاد می آرد. بیت. من تو هر دو خواجه ناشائیم
بندهٔ بارگاه سلطانیم. عجب از مقولات سعدالله خان است که الف بصورت قلم و نون
بشکل دوات دیوان که بصفات ملکی آراسته نباشد دیوانیست قلم و دوات پیش نهاده. یا حیوانی
یا تصویری از نقش عقل و هوش ساده. بعد این احتیاط لازم داند. و باعتقاد خود نوکر درگاه والا
را نیز همچشم خود شمارد. و امتیازی که میباید مراعات آنرا نامرعی ندارد. رقعه ۱۵۵. فرزند زاده
محمد عظیم امروز عرض کرده اند که پرگنه لشکر پور در جاگیر شاه عالیجاه مرحمت شود. از ایشان باید پرسید که این

خیرخواهی بچه امید در خاطر گذشته - اگر شاه ایمای این مطلب بآن فرزند زاده کرده اند چه ضایقه والا از
نیالات در گذرند - که اخلاص ولی نعمی افزایش غرور و پندار را شاید کفی باشد تعالی وکیلا و انا
ادعوان یرحم کلهم ویدخلهم ظلا ظلیلا + رقعه ۱۵۶ - خبر مرگ مخلص خان شنیده باشید از شریف انسانی
وجوهر خداوانی و همه دانی او حظ بر میداشتیم رضی الله عنه این دار مرگ زارش ایار بسیار دارد و فوائدش
ناپایدار دل دانا و چشم بینا کو شخصی شکایت گونه پیش ما گفته بود که این مرد کسی را بهتر از نمی دانم جواب دادیم که
بهتر از خود کسی را نمی یابد - رقعات بنام غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ - رقعه ۱۵۷ - خان
فیروز جنگ یکرنگ من میخواستیم برای عیادت آن دولتخواه بیائیم اما بچه رو و کدام نظر مشاهده نمائیم
لهذا سعادت خان را بجهت فرستادیم تا بچشم ما بیند - و اظهار ما فی الضمیر کند از میوهای نورس انچه
اینجا بهم میرسد انگور است اما اطبای لونانی برای آن عمده مخلصان مزاجدان مضری گویند لهذا بر خود هم
ناگوار کردیم - انشاء الله تقدس بعد صحت کامل و شفای عاجل یکجا میخوریم - فرد - یارب این آرزوی
من چه خوشست تو بدین آرزو مرا برسان - رقعه ۱۵۸ - خان فیروز جنگ یکرنگ من +
تفریق فوج لاعلاجیست - فرزند زاده را زود بحضور کرامت گنجور بفرستید - که بانعامات و اورات
امتیاز یافته باز پیش آن دولتخواه خواهد رسید - فرد - هان مشو نومید چون واقف نه ز اسرار غیب - باشد اندر
پرده بازیهای پنهان غم مخور - فرد - انچه دل از فکر آن میسوخت هم بهتر بود - آخر از بیمهری گردون
بآن هم ساختیم - رقعه ۱۵۹ - خان فیروز جنگ یکرنگ من الحمد لله دوری قلبی نیست - بیت
گر در یمنی و با منی پیش منی - ور پیش منی و بی منی در یمنی + از احوال شبا روزی اکثر اطلاع میداده باشد تا که

مواصلت صوری دست دهد خانه زاد عنایت الله خان را نادیده ایم جای او خالیست مصرعه شاخ
گل هر جا که روید هم گلست - رقعات - بنام ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ - رقعه ۱۶۰
نصرت جنگ بے ریو و رنگ من - در اول این ملک در قلمرو فرمانروایان دهلی بود - و برهمنان متغلب
از تصرف ایشان بر آوردند - و ایشان را منهمک و مستهلک بلذات نفسانی و مستغرق امور دنیای دنی
دیده فرصت از دست نداده تخت و چتر برای خود ساختند - هر چه کرده بودند مکافات آن از
پیشگاه منتقم حقیقی یافتند - یعنی همان بیوفائی و نمکحرامی که با ولی نعمان نموده بودند از نوکران خود دیدند
و سیوا و غیرها نیز با آنها سلوک بد نمودند - بیت - دریاب کنون که دولت هست بدست - کایں
دولت و ملک میرود دست بدست - رقعه ۱۶۱ - ولایت زرخیز بدست این کافر حربی خواجه
دشمن چرا بگذاریم - و تغافل در امر ممکن الحصول بے مانع ظاهری چون کنیم - فضیلت غزا در صحیحین
مگر نخوانده ایم یا سلیقهٔ ملک گیری و مفسد اسیری نداریم - رقعه ۱۶۲ - خان نصرت جنگ را و دلیپ
و غیره متعینان خود را سوائے ملتفت خان پیش بادشاهزاده عالیجاه بگذارد که آنجا هم کار بسیار است و
دست آنها اگر کوتاه باشد - و در کار خللی نشود فهما که بعضیها بارانای بیجاپور یک کمان تیر می اندازند و نے
فهمند که خود را نشانهٔ تیر وبال آخرت میسازند - ابیات - گندم از گندم بروید جو ز جو - از مکافات
عمل غافل مشو - صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را - که سرکشیده و بیابان تو داده ما را - العاقبة بالعافیة
رقعه ۱۶۳ - نصرت جنگ بے ریو و رنگ من - چون گرفتن دکن کار هم بود تمام همت مصروف بسیس
کار شد الحمد لله صورت یافت اما خرجی که دریں سفر خیریت اثر شده میشود مدار آن بر خزانهٔ هندوستان

م باشد ۱۲ صراح ۱۵ بمعنی خلاف - خل بعربی صرف و مشرف فیضاری هزیر ۱۲ ۱۱

مبلغهای کلی طلب طلب اران شده و میشود در کرناٹک دفینهای قدیم عظیم بسیار شنیده میشود۔ زمیندار
بیجاپور کربی اصلست تبغلب متصرفست و نبیرهٔ سیوا پدر سیوای جهمیست ملکش ظاهرا چندان استحکام
ندارد جای صلش بگفته سیدی مسعود خان متوفی هفتاد و هشتاد لک هونست۔ چرا در تصرف او باشد
حقیقت ملک و تدبیر نزاع ازو و از نائب خود که داؤد خان باشد استفسار نمایا چرا اغماض و تغافل
رود۔ **رقعه ۱۶۴**۔ خان نصرت جنگ من۔ ارباب کار تیمار حال مردم متدین کم میکنند۔ زیرا که
ازینها تواضع آنها از اول تا آخر نمی آید۔ و سفاکان در گرفتن و دادن باک ندارند یعنی آب از دریا
بخشیدن بخل نمیخواهد خلاف امریست دشوار۔ نمیدانم روز جزا بر من چه خواهد گذشت و بعد ازین بر سر
بندهای خدا چه مصیبت خواهد شد۔ **فرد**۔ فکر شنبه تلخ دارد جمعهٔ اطفال را عشرت امروز بی اندیشه
فردا خوشست۔ بهر حال ارباب کار ذوی الاعتبار را در همه حال هراسان و ترسان باید بود و
هر لحظه الحفیظ والامان باید گفت۔ **رقعات** بنام میرزا صدرالدین محمد خان صفوی بخشی دوم۔
رقعه ۱۶۵ میرزا بخشی اخلاص کیش پنجابی بمنصب دو صد و پنجاهی سرفراز شده در دیوان تسلیمات بکنانند۔
رقعه ۱۶۶۔ میرزا بخشی محمد ابراهیم خجالت ندیم بمنصب سه هزاری دو صد ذات و پانصد سوار و خطاب
میرزا خانی و عطای ده هزار روپیه بعرض بیگم سرمایهٔ عز و افتخار اندوخته۔ حسب الحکم مشعر این عطایا
بادبزنگار دفمن عفا و اصلح فاجره علی الله۔ **رقعه ۱۶۷**۔ بالم علی خان قلعه دار دار الخلافه شاهجهان آباد
عرضداشت آن قدیم الخدمت از نظر گذشت از اراده گوشه گزینی و استعفای منصب نوشته است هرگاه
گوشهٔ خاطر اقدس را که منظور نظر خاص و پروردهٔ لطفهاست باد سپرده باشیم دیگر کدام گوشه بهتر ازین میخواهد
درصورت مبالغه البته منظور داشته التماس آن قدیم الخدمت را درجه پذیرائی خواهد شد۔ و یکهزار روپیه

در ماهه که دوازده هزار سالانه میشود نقد مقرر خواهد گشت + **رقعه ۱۶۸** - بنام حمید الدین خان بهادر حمید
بدانا حرف چند روزست که شاه عالیجاه عرض نمودند که کس دشمن جانی من اند حمید الدین خان و امیر خان و منعم خان گفتند امیر خان
ای سخن ۱۲ نیک ذات ست با کسے دشمن نیست و خان حمید هم شاید نباشد و احوال منعم خان برین ظلوم جهول مجهول باری فکر خود
کرد یا از حال خود چرا غافلیم - و مقدمه موت خود همانست که الموت قریب من شراک نعله و اقرب من
حبل الورید ها ها افسوس افسوس - **بیت** گهی از دست و گاهی از دل و گاهی ز پا مانم ۶ بسرعت میروی ای عمر می ترسم که وا مانم
اگر مناسب داند بعالیجا بسپاریم و اگر کدورتی باشد صفا دهیم تا در امانت این فانی خیانت نکند ۶ هر چه بخاطر
رسد بنگارد - یا عرض نماید - **رقعه ۱۶۹** - بنام عنایت الله خان دیروز ابو الوفا حاضر بود که درویشی ساده
دل آمده چیزی برای عیال خواست - گفتیم فقیر را بدعا چه کار فقیر دل بریده و گریبان دریده میباید مردم فقیر
فقیر میگویند نمیدانند که فقیر چیست و چه معنی دارد - **فرد** - جهان آئینه و همست و این صورت پرستانش ۶
نفس پرداز تقلید نه و میگویند للهی - اللهم نبهنا عن نوم الغافلین آمین آمین آمین - **رقعه ۱۷۰** - هدایت
کیش و اخلاق اندیش از اسلام آوردن خیلی بر خود می نازند بحسابست حال اولین در حضور چنین نارسائی
مزاج دوبین در آنجا با عالیجاه چنان فهمانیده باید گفت + **قطعه** بخوشی خیز و با زمانه بساز ۶ ورنه خود را
نشانه ساختنست + زیرکان زمانه میگویند ۶ زیرکی با زمانه ساختنست + خدا گوش شنوا و چشم بینا دهاد
والسلام علی اهل الرشد و اتباع سلوکیکه این کور نمکان بیادشاهزاده گرد نداد و شنیده باشد + چه کنیم خود کرده
را درمان نیست و ما بر طبق عرایض این نمکحرامان حکم کردیم و گونه اجازت دستگیر کردن دادیم معلوم نبود که
این بیدینان آنقدر جرأت بهم رسانیده اند که بحضور پادشاهان دروغ عرض خواهند کرد و حرف بی اصل نسبت بآن
سعادتمند نمود + خوب یار باقی صحبت باقی + انشاء الله تعالی می فهمیم بالفعل حسب الحکمی بنام فرزند عالیجاه

نوشته زود بیار علی بیگ بدهد که از حسن بیگ ویران کار چکلهٔ کوڑا به رعایت خویشی افضل اجل تغیر نشد
سکنهٔ آنجا بتواتر فریاد میکنند و سر بر زمین میزنند و میگویند. مصرعه. اگر تو می ندهی داد روز داد دگر
جمع ساکن ۱۲ پیاپے ۱۲ آخر الدواء الکی. چکلا از جاگیر ایشان تغیر خواهد شد. و عوض نخواهند یافت زمین سخت
و آسمان دور دیوان را میان صاحب جاگیر رعایا و عامل امین گفته اند دیوانی کردن آسان و امین بودن
مشکل در بعضی محالات حصه سپاه شما زور ظالمانست آدم خداترس و آبادان کار چیده و فهمیده بمیزان
دشوار ۱۲ فکر سنجیده زود تعین نمایند که از روز جزا بری الذمه ما و شما شویم عاملان و برادر دیوان وقائع نگاران
قیامت ۱۲ ابنای جنس امین و وجدار نباشند. رقعه ۱۷۱. بهدایت الله زرین رقم بگوید که این رباعی در بیاضیکه پادشاهزاده
نام خوشنویس ۱۲ جمع ابن ۱۲ محمد کام بخش مرحمت میشود بخط خود بنویس. رباعی. آتش بود دست خویش در خرمن خویش ۱ من خود زده
خطاب ام چه نالم از دشمن خویش ۱ کس دشمن من نیست منم دشمن خویش ۱ ای وای من و دست من و دامن خویش.
رقعه ۱۷۲. میر جلال الدین که از شاه عالیجاه جدا شده ظاهرا همشیره زاده همت خانست که بخشی
مادر سید. زادهٔ کریم النسب و صحیح الحسب ست چرا برآورده از وکیل به پرسید. رقعه ۱۷۳.
عالیجاه ۱۲ نوشته معتمد خان وحی نیست که خواه مخواه بران عمل توان کرد بند و بست ازین چیزها میرود. بهرحال
چون او خود بخود بیزار ست و مستعفی شده بنویس. که بدیوانی اکبرآباد آمده خبردار باش و دست ناظم
از خدمت مفوضه ۱۲ را از امور دیوانی که دیوان را ساده دیده دراز نموده کوتاه کند یا دیوانی لاهور بدیگرے تجویز کند.
رقعه ۱۷۴. اس خان و پسرش بحضور نوشته اند که پادشاهزاده بحمایت رانای حربی کمر بسته اند و میخواهند که
بقلعه درآیند. چنانچه یک روز بهمین طور سوار شده تا پای قلعه رفتند اما زمیندار مردود از خبرداری بندهای
حصار ۱۲ پادشاهی نتوانست از قلعه برآمد و ایشان را برد. تاخیر در فتح بهمین سبب ست. حسب الحکم در باب
محافظت ۱۲ پادشاهزاده و مفتوح ساختن قلعه با آنها باید نوشت و مکرر بقلم آورده حوالهٔ یار علی بیگ نمود که
ای نوشته ۱۲ بی تاخیر نمود ۱۲ بڈاک فرستد نشود که مثل پادشاهزاده مرحوم و مغفور بمخالفت پیوندد و کار پادشاهی برهم شود. فرد. حقوق خدمت

ای نهایت زیاد ۱۲ — دل غم کردن بت ۱۲ — آخرین مانع ۱۲ — ای کمالات ۱۲ — کمر حصه بیاه داده آید ۱۲ — ای ۱۲ — باکر ۱۲ — خرمن ۱۲ — ایمان و دین و زنهار ۱۲ — دوده غذا که هنوز از گاه جدا نکرده باشند ۱۲ — خرمن ۱۲ — بیخ بیاقت آبادی ۱۲ — بیخ بیاقت دانی ۱۲ — الاجرم بفارسی چوای بخوای دوهواه ۱۲ — بیخواه و ناچار و لاعلاج و ناگزیر گویند ۱۲ — بیخ بفتح اول ممکن بودن ۱۲ — را گفته اند ۱۲ — بب نگاه داشتن ۱۲ — شاهزاده ۱۲ — را از بدی ۱۲ — از گزندها و از حمایت ۱۲ — حمایت میکند ۱۲ — کردن با نماند ۱۲ — شادان بگرامی ۱۲

Marfat.com

صد ساله لعب[1] اطفالست - بکشوریکه دروکه دکان خداوند[2] - شریف مکهٔ معظمهٔ در هندوستان دولت
بسیار شنیده هرسال برای جلب نفع خود ایلچی[3] میفرستد - این مبلغها که میفرستیم برای مستحقین ست
بجهت او فکری بجا باید نمود که بآن جماعت برسد و دست این متلف حق بر آن نرسد بسوداگران عمده
و مالداران و تجار بندر مبارک سورت از طرف خود بنویسید - که اگر بطوری معرفت آنها بمردم
اهل استحقاق حرمین شریف سالم تواند رسید بوساطت آنها ارسال داشته آید - خواهی نخواهی منحصر
در اظهار و شهرت نذر سرکار والا هم نیست + مطلوب بخوشنودی ارواح مطهرهٔ حضرات جناب
جل و علا و حبیب اوست صلی الله علیه و آله و اصحابه و در صورتیکه این متعذر باشد چرا بمستحقان
این ملک نباید رسانید - که در همه مقامات جلوهٔ او سبحانه اظهر ست - نحن اقرب الیه من حبل الورید -

رقعات بنام اسد خان - **رقعه ۱۷۵** - بهمین پور خلاف محمد معظم بهادر بنویسید بلکه عرضداشت
کند که تجویز خدمت فوجداری جلال آباد بشیخ کریم الله بسیار بجا شد - پدرش سپاهی بود و هم
متصدی از احوالش مفصل اطلاع نداریم منصب او چیست بنگارند از خارج بعرض رسید
که وکیل منصبداریکه در صوبهٔ کشمیر جاگیر دارد بنا بر قضیهٔ محصول جاگیر که از عامل کشمیر وطن میخواهد در کچهری
دیوانی از مدتی رجوع داده برعایت وطن داری حق آن منصبدار از آن کشمیری بی پیر نمیدهاند درین صورت
جهلا اگر عذر جهالت بیعلمی کنند شاید که اکرم الاکرمین کرم کند - اما عالمان را چه عذر ست مکرر
باواز بلند گفته ایم و باز میگوئیم که ما را در احقاق حق و رفع تعدی متعدی رو دیدگی هیچ یکی
از فرزندان نیست تا بدیگری چه رسد سر بهیچ مرصع بهر امیریکه مرحمت شده غیر از روز
مبارک یکشنبه نه بندد بهمان اکتفا کند و از خود نسازد - **رقعه ۱۷۶** - بفرزند عزیز بهادر
ما بنویسید که دنیا رفت و آخرت آمدنی شد چیزیکه یادگار خواهد ماند بکار خواهد آمد و همراه بغار گور خواهد رفت

بهمین امور خیر که عبارت از باقیات صالحات ست امروز خود را فردای رفتگان باید دانست
و عاقل آنست که وقت حال را که بین الماضی والاستقبال ست غنیمت داند و امر خیر و صلاح
هوشیار آینده
انچه تواند فوراً بعمل آرد و حال را رفته و آینده را شده پندارد زیرا که مال روی در رفتنست و
چه همین می آید ۱۲
آینده را روی در آمدن. فرد. سعدی همه روز پند مردم را میگوید و خود نمیکند گوش. رقعه ۱۷۷
فروی باخلاص را که بابرهٔ او فرستادیم وجهت تنبیه پدر و پسر اعتبار او را افزودیم. ظاهر از نخوت و
بیدار کردن ۱۲
پندار افزود و قدر خود را کم کرد استغفر الله لازم آنست که لازم اعتذار و استغفار بر خود واجب شمرده بدرگاه
آمرزش خواستن ۱۲
نصرت جنگ برود و عذرها بخواهد و خود را از زمرهٔ پیشدستان پدرش انکار دو ذالقه کانه کچھو
فراموش نسازد. نظم. هیچ دانی که شیر مردی چیست. شیر مرد زمانه دانی کیست. آن که با دشمنان
بیانی معروف ۱۲
توان ساخت. و آن که با دوستان توان زیست. رقعه ۱۷۸. بفرزند عالی جاه عرضداشت
کن که ایشان استشفاع تقصیر اعتبار خان کرده اند احتمال قوی که سید سعد الله درویش
شفاعت کردن ۱۲
نوشته باشد. بنویس که عبد القادر بیدل درین مقام دو مصراع دلچسپ گفته. فرد. بترس
از آه مظلومان که هنگام دعا کردن. اجابت از درحق بهر استقبال می آید. بنام ابو القاسم خان که
بخطاب ملتفت خان سرفراز شده بود و بعد فوت امیر خان با میر خان مخاطب شده داروغه
خواصان آنحضرت گشته و خیلی در مزاج اقدس راه داشت. و لطیفهای حسب حال و بموقع
بعرض میرسانید. صادر شد. رقعه ۱۷۹. بمحمد اعظم شاه باید نوشت که نافریفته حسن و بانت
بدر رفت ۱۲ عاشق ۱۲
و جوهر شعور ایشانیم. زاهده بانوانگه بیچاره تا چند بحال تباه در دمن خواهد ماند بر ما و شما حقی دارد. و
اتلاف حق موجب ناخوشنودی خالق ست نمیدانند که فضل سرشار حضرت آفریدگار آمرزگار چه قدر
نیست کردن ۱۲

عفو جرائم بیشمار عاصیان بکردار میفرماید برای خدا و خاطر ماکینهٔ دیرینه و غبار پیشینه از
سینه بردارند و آن ضعیفه را که غیر از شما دیگری ندارد شمول عواطف گردانند نواسه هایش
انچه کردند در سزای آن روز بدیدند دنیا گذشتنی و گذاشتنیست لهذا با همه کس
ساختنی. **مصرعه** - ناکرده گناه در جهان کیست بگو * کلمه غریب از زبان میان عبداللطیف
قدس سره الشریف یاد داریم که خدا ناترس را در مزاج راه دهون و ذی حق را از
درراندن بدترین گناهانست موثر حقیقی زبان این عاصی پرمعاصی را اثری بخشاد و
زیاده بریں چه باید نوشت که نباید نوشت - **رقعه ۱۸۰** حسب الحکم آنکه سرفراز خان
عبداللطیف هرگاه برای سلام جمدة الملک مدار المهام بیاید ایشان اگر سوار اسپ باشند بعد
سلام دست بر سر گذاشته عقب ایشان برود - اگر بر پالکی سوار باشند بعد سلام مختار ست
واگر بر فیل باشند برابر راه برود اگر متکلم شوند جواب بدهد والا لا + وراؤ کاهفو و دیگر پنجهزاریان
از اسپ فرود آمده سلام کنند ایشان او را پایان دهند. و دیگران را علیک **نقل شقه ۱۸۱**.

شاه عالیجاه که با فضل خان صادر کرده بودند سید کمال خان درگذشت. بوکیل باید نوشت
که بعرض رسانند احوال متعینان این صوبه از حضرت پنهان نیست عنایت الله خان حسن
عمل هر یک میداند. از حضور پرنور هر کرا لائق این کار دانند مقرر نمایند. کشمیری در بین
صوبه نیست که ما مقرر کنیم. اگر عنایت الله خان راضی شود. اضافهٔ این افغان البته عمل
کاغذی خواهد بود. وصول شدنی نیست پرگنه از جمع می افتد رعایا ویران میگردند نهیب
او باین درجه بگوش میخورد که اگر بجای یک روپیه لک روپیه بیارد منظور نیست تغیر
تغیر تغیر. در کارها خوف الهی و دا همه باز پرس پادشاهی شرط ست دیوان
را نباید که خویش و اقربا را کار فرماید. میر مرتضی در لونی باشد
و دیگر هر که اعتماد بر عمل او باشد برود. جاگیر برای ظلم و اخذ و جبر کمال نگرفته ایم

[illegible]

کشمیر مرکب است از کاش که نام مرتاضیست و میرو سنسکرت کوه را گویند چون آن مرتاض از کرامت خود طول را از جا برانداخت

تاریخ طبع کتاب نادر و مستطرف۔ نزد ہر شہری و بلادی + از نتائج افکار خاکسار سید اختر حسن المدعو بہ سید رضی ہدف اجتہادی۔ ہمشیرزادۂ عینی عالیجناب نامی و گرامی مولینا سید اولاد حسین صاحب شادان بلگرامی۔ دائی و اوستادی +

مامون ۱۲

مَدَّ ظِلَّہُ الْھَادِیْ

قطعۂ تاریخ

ہے مشکل ہاتھ آنا ایسا نسخہ فائدے والا
نصیحت مان لو میری خریدارو! اسے لیلو

ہدف نے سنِ میلادی میں سالِ طبع یوں پایا
صحت پاکر چھپے رقعات عالمگیر آ دیکھو

۱۹۲۹ء

خاتمۃ الطبع

الحمد للہ کہ جناب شیخ مبارک علی صاحب تاجر کتب اندرون لوہاری دروازہ لاہور نے اس کتاب کلمات طیبات الموسوم بہ رقعات عالمگیری کو میرے خال معظم عالیجناب پروفیسر شادان بلگرامی سے تصحیح کرا کے شائع کیا۔ جناب شیخ صاحب کا احسان فارسی سیکھنے والوں پر علی العموم اور امیدواران امتحان منشی پنجاب یونیورسٹی پر علی الخصوص ہوا کہ ایک صحیح نسخہ انہوں نے مہیا کر دیا۔ ورنہ اس سے پہلے جو نسخے مطبوعہ ہاتھ آتے تھے وہ بیحد غلط تھے۔ جس سے طلبہ کو سخت دشواری پیش آتی تھی۔ اگرچہ خال معظم نے اس کتاب کی بہت کچھ تصحیح و ترمیم کی ہے مگر صفحہ پانچ سطر دو میں ایک لفظ "پلوانی" آیا ہے جو ابتک لاحل تھا۔ جس کو خال معظم نے حل کر دیا اسی طرح صفحہ ۵۹ سطر بارہ میں لفظ "نخشب" بے محل تھا۔ جس کی اب تصحیح ہو گئی۔ میں ایران میں برسوں رہا ہوں۔ اس لئے روزمرۂ ایران پر مجھے ایک حد تک عبور ہے۔ بنا برین میں کہہ سکتا ہوں کہ اس کتاب کی فارسی ہندوستانی فارسی ہے۔ پھر بھی اس کتاب کے مندرجہ اقوال اور اعمال اورنگ زیب کا موازنہ کوئی ناظر وقت نظری سے کرے تو کوئی صحیح نتیجہ نکالا جا سکتا ہے۔ اور بہت سے رسوم و رواجات و قوانین سلطنت مغلیہ اس کتاب سے معلوم ہوتے ہیں۔ جو فوائد معلومات سے خالی نہیں +

ہدف اجتہادی
۷ مارچ ۱۹۲۹ء

شرح ساقی نامہ جات
سنجانہ متنے آمل ۱۲

4924

مسلم لائبریری محمد قلی بورڈ